

رسالات

ترجمہ الصلوۃ - الفت نامہ - آئینہ شاہی

تألیف

ملا محسن فیض

ابان ماہ ۱۳۲۰

چاپخانہ موسوی - میر

سایر رسالات

دیگر مؤلف که تحت طبع است

رساله ترجمه الشریعه رساله ترجمه الصیام

رساله مفتاح الخیر رساله شرایط الایمان

رساله ترجمه الزکوة رساله زاد السالکین

رساله ترجمه العقاید

رسالات دیگران

مسکن الفواد مؤلف شهید ثانی

تذکرة الاولیاء مؤلف شیخ عطار

مزارات شیراز مؤلف عیسی بن جنید شیرازی

نفحات الانس مؤلف جامی

رسالات

ترجمة الصلوة - الفت نامہ - آئینہ شاہی

تأليف

ملا محسن فيض

ابان ماہ ۱۳۲۰

چاپخانہ موسوی - شیراز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

کتاب حاضر که دو دسترس ارباب فضل و ادب گذارده میشود .
سه نسخه معروف :

ترجمه الصلوة - الفت نامه - آئینه شاهی

✽ (این کتاب اخیر بنام شاه عباس ثانی نوشته شده) ✽

از کتب عرفانی مرحوم «لا محسن فیض میبشد .

آقای محمد سروش رساله ای نفیس که حاوی چندین نسخه خطی از
شخص نامبرده همه در عرفان بود باین بنده مرحمت فرمودند تا
با مطالعه و تصحیح کامل یکی را پس از دیگری هائدهمین سه رساله
بزور چاپ آراسته گرداند انشاء الله تعالی .

«لا محسن فیض بطوریکه از شرح حال مختصر او درین مقدمه واز
نوشتجاتش مستفاد میگردد عالمی ربانی ، عارفی سبجانی بوده ودر
طریقت و شریعت ید طولائی داشته تمام عمر خود را در توحید و تألیف

« ج »

کتاب و انزوا مصروف، میمون بدنیا آمده و مسرود این دار فانی را بدرود گفته است.

نکته قابل ذکر دیگری که باید بیش از هر چیز در این گفتار جلب نظر خوانندگان را نماید آنکه: تا کسی مشتاق چیزی نباشد - آرزو مند وصال محبوب نگردد - موضوعی را جستجو نکند - از دل و جان او را نخواهد - و با اصطلاح: اهل دل و رفیق راه نباشد بمطالوب نرسد و اینکه گفته اند.

من طلب شیئاً و جد و جد - من دق الباب و لاج و لاج
همه بالا جماع همین موضوع را تأیید و تشریح نموده و ثابت کرده اند که
باید تشنه بود تا آب بدست آورد پس اهل دل اوای دل
می شنوند! نه بی دلان

ما توفیق خواهند گان را در مطالعه این قسم کتب و رسالات از
خداوند متعال خواستار و امیدواریم تا بدست نا اهل نیفتد.

شیراز ۲۰ آبان ماه ۱۳۲۰

والله ولی التوفیق

بهمن گریبی

شرح مختصری از حالات فرید عصر خود حضرت عمدة العارفین و قدوة المحققین عالم ربانی : محسن بن شاه مرتضی بن شاه محمود مشهور بفیض کاشانی قدس سره العزیز .

در فضیلت و فهم و احاطه بمراتب معقول و منقول و کثرت تألیفات و تصنیفات محتاج به بیان و شرح نیست تصنیفات آنجناب متجاوز از ۸۰ جلد است .
پدر بزرگوارش شاه مرتضی نیز از فضلاء مشهور و دارای کتابخانه معروف و مفصلی بوده و بطور کلی این خانواده عموماً اهل کمال و معرفت و از بزرگترین خانواده های علم و ادب بشمار میروند . در غالب فنون علمی مخصوصاً در شریعت و طریقت و معرفت و علم و اخلاق و تطبیق ظواهر با بواطن و رعایت حد وسط در کلیه امور و حسن سلیقه بی نظیر است مشرب آنجناب شباهت تامی با مشرب ابو حامد غزالی صاحب احیاء العلوم داشته و با علامه سبزواری معاصر و معاشر و کمال مودت و دوستی و صمیمیت بین این دو بزرگوار بود عده ای از علمای معاصر با مشار الیه مخالفت و خصومت داشتند . منجمله محمد طاهر قمی صاحب کتاب حجة الاسلام است .
محمد طاهر در اواخر عمر از این اعتقاد سوء پشیمان شده و پای پیاده از قم بطرف کاشان حرکت کرده و درب خانه فیض فریاد میکرده است یا محسن قد اتاک المسئ و پس از ملاقات و دست بوسی و عذر معذرت گذشته بقم مراجعت میکند . علامه مجلسی نظر باینکه عقائد و آراء او را با آراء و عقائد پدرش محمد تقی مجلسی اول مشابه میدانسته و میدید که

بدرش فیض را از مشایخ مجاز خود شمرده است نسبت باو انکاری نداشته اند .
خلاصه علم حدیث را در نزد سید ماجد بحرانی و اصول و حکمت و
عرفان را در خدمت صدر المتألهین شیرازی دوشیراز فرا گرفته و بدامادی
ملا صدر آری شیرازی مفتخر شده است .

ملا محسن فیض کتابی در فهرست مصنفات خود نوشته که خلاصه اش از این قرار است
۱ - کتاب صافی در تفسیر قرآن نزدیک بهفتاد هزار بیت در سال ۱۰۷۵
تمام شده .

۲ - کتاب اصفی منتخب از صافی نزدیک بیازده هزار بیت
۳ - کتاب وافی در چهارده جلد نزدیک بیكصد و پنجاه هزار بیت در سال
۱۰۶۲ تمام شده .

۴ - کتاب شافی منتخب وافی در دو جزء یکقسمت در عقاید و اخلاق قسمت
دیگر در احکام و فروع دین و هر يك ۱۲ مجلد است در ۲۶۰۰۰ بیت و در
سال ۱۰۸۲ تمام شده .

۵ - کتاب النوادر در جمع اخبار کتب اربعه شیعه در ۷۰۰۰ بیت .
۶ - کتاب المعارف ملخص کتاب علم الیقین در ۶۰۰۰ بیت و در سال
۱۰۸۳ تمام شده .

۷ - کتاب اصول المعارف ملخص عین الیقین در ۴۰۰۰ بیت و در سال
۱۰۸۸ تمام شده .

۸ - کتاب کلمات المکنونه در ۴۴۰۰ بیت در سال ۱۰۵۷ تمام شده .
۹ - کتاب محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء در ۷۳۰۰۰ بیت در سال ۱۰۴۶
باتمام رسیده .

۱۰ - کتاب الحقایق ملخص محجة البیضاء در ۷۰۰۰ بیت .

۱۱ - کتاب قرۃ العیون در ۳۵۰۰ بیت در سال ۱۰۸۸ .

۱۲ - کتاب کلمات المخزونه ملخص کلمات مکنونه .

- ۱۳ - کتاب اللثالی .
 - ۱۴ - کتاب جلاء العیون در انواع اذکار قلبیه در ۲۰۰ بیت .
 - ۱۵ - کتاب تشریح العالم در هیئت عالم اجسام و ارواح و کیفیت حرکت افلاک و عناصر و بسائط و مرکبات در ۳۰۰۰ بیت .
 - ۱۶ - کتاب کلمات الطریقه فی ذکر منشاء اختلاف الامه .
 - ۱۷ - کتاب بشاره الشیعه در ۲۰۰۰ بیت در سال ۱۰۸۱ .
 - ۱۸ - کتاب الاربعین فی مناقب امیرالمومنین در ۳۳۰۰ بیت .
 - ۱۹ - کتاب اصول الاصلیه در ۲۸۰۰ بیت در سال ۱۰۴۴ .
 - ۲۰ - تسهیل السبیل در ۸۰۰ بیت در سال ۱۰۴۴ .
 - ۲۱ - کتاب نقد الاصول الفقهیه که اولین کتاب تصنیف اوست در ۳۰۰ بیت .
 - ۲۲ - کتاب اصول العقاید در اصول پنجگانه دین در ۸۰۰ بیت در سال ۱۰۳۰ .
 - ۲۳ - منهاج النجاة در ۲۰۰ بیت در سال ۱۰۴۲ .
 - ۲۴ - خلاصه الاذکار در ۲۳۰۰ بیت در سال ۱۰۳۳ .
 - ۲۵ - کتاب شرح الصدور در حالات و زندگانی خود در سال ۱۰۶۵ و رسالاتیکه در این کتاب طبع شده .
- خلاصه پس از آنکه شرح مؤلفات و مصنفات خود را با تمام ذکر میکند میفرماید پس از تألیف و تصنیف کتب مزبوره از کاشان بشیراز آمده تا در خدمت سید ماجد بحرانی و صدر الدین شیرازی تحصیل معرفت کنم .
- و در سال ۱۰۸۱ در ۸۴ سالگی برحمت ایزدی پیوست .
- عاش حمیداً و مات سعیداً رحمه الله علیه

رساله

قرجة الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين رساله ترجمه الصلوة

هر که نه گویا بتو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به سپاس و ستایش مر کریمی را که با کمال کبریا و عظمت و استغنا و عزت در لطف و مرحمت و باب عطوفت و رافت بر روی بندگان گشوده و اصناف خلایق را از شریف و وضع و خاص و عام رخصت مکالمه و مخاطبه و مناجات و عرض حاجات ارزانی فرموده هر که رازی دارد با جناب متعالی او روی برو تواند گفت و هر که نیازی آورد در حضرت او بمشاهده عرض تواند نمود نه بر درش و زیری گماشته که بوسیله رشوه باو متوسل باید بود و نه و کیلی باز داشته که بدست آویز پیشکش باو توسل باید نمود و نه حاجبی و نه درباری هر که خواهد کویا و هر چه خواهد گو بگو . کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست همه کس را در همه جا و همه وقت بجناب او راه است و از ظواهر و بواطن همه در همه حال آگاه سلطنت و پادشاهی او را سزد و بس تعالی جنابه و تقدس .

از غایت رافت و نهایت کرم که بایندگان دارد شبانه روزی پنجوقت ایشانرا بنماز امر فرموده تا تکرار ذکر و تجدید عهد در ساعات متقاربه وسیله تقرب بندگان شود بآن جناب و ذریعه باروز شدن درخت حب در دل ایشان گردد نسبت برب الارباب و تا ساعتی چند بغضوع و خشوع روی نیاز بر آستانه بنده نواز کار ساز نهند و راز دل خود بر حضرت علام الغیوب عرض دهند غم خود را با لطف او بگویند و دواى درد خود را از کرم او بجویند تا او از روی تفضل و تعطف ناامامی هر کس را بقدر استعدادش تمام کند و شکستگیش را درستی انعام بخشد .

کریمی بر در دلها نشسته درستی بخش دلهای شکسته
فَشکَرُ الله ثُمَّ شکرُ الله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و سلم .

فصل اول

پوشیده نیت که نماز بهترین طاعات و فاضلترین عبادات است چنانچه در حدیث نبوی وارد شده که نماز ستون دین است هر گاه مقبول شد همه عبادات او مقبولست و اگر مردود گشت همه عبادات مردود است و چون مقصد اصلی از نماز یاد حق تعالی است و تجدید عهد با او و ثنای او از روی مسکنت و خشوع و سؤال مهمات از او بابتها و خضوع پس هر آینه بنده را ناچار است از جاضر ساختن دل در آن و فهمیدن آنچه میگوید بزبان و در حدیث نبوی (ص) وارد است که نیست مر بنده را از نماز او مگر آنچه فهمیده است از آن و دل با خود داشته در آن و بروایت صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست بدرستی که بنده بالا برده میشود مر او را از نماز او سه يك آن و نیمه آن و چهار يك آن و پنجيك آن پس بالا برده نمیشود از برای او مگر آنچه از آن که روی دل بآن داشته و در حدیث دیگر وارد شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و سخن نگوید در آن با نفس خود بچیزی از امور دنیا یعنی چیزهای دنیوی در خاطر نگذارند و فارغ شود از آن نماز نماید میان او و حق تعالی گناهی مگر آنکه آمرزیده شود و چون اذکار نماز بزبان عربی وارد است و بسیاری از ابشای عجم بلکه عرب هم از فهمیدن آن عاجزند بخاطر این ضعیف **محسن بن مرآت**ی رسید که آن را بزبان فارسی ترجمه نماید و بعضی آداب و فواید نیز بر آن منضم سازد تا شاید که جمعی از مؤمنان از آن بهره مند گردند و این فقیر بی بضاعت را در اوقات حضور دل بدعای خیر یاد میکنند.

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی پس ساعتی چند از ساعات اوقات صرف این مهم نموده و این هشت در که بمنزله درهای بهشتست بر روی طالبان گشودم و بترجمه الصلوة موسوم ساخت و بالله التوفیق.

اذان و اقامت . الله اكبر

یعنی خدای عزوجل بزرگ است از هر چیزها و از آنکه بوصف و نعت درآید یا در وهم و خیال کنجد یا ادراك او بعقول و حواس توان نمود یا او را به چیزی قیاس توان کرد .

فکرها عاجز است زاو صافش عقلها هرزه میزند لا فاش
عقل عقلست و جانت جانست او وان کز آن برتر است آنست او
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که هر گاه تکبیر گفتی پس باید که خود را حقیر شماری در جنب عظمت و کبریائی او و هر چه در آسمان و زمین است . پس بدرستی که چون حقتعالی مطلع شد بر دل بنده و او تکبیر میگوید و در دلش عارضی است از حقیقت تکبیر چیزی دیگر را بیش از حقتعالی در دل تعظیم و توقیر مینماید حقتعالی میگوید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی قسم بعزت و جلالم که تو را محروم میسازم از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم از نزدیکی و همراهی با خود .

اشهد ان لا اله الا الله . یعنی گواهی میدهم من باینکه بتحقیق معبودی سزاوار پرستش نیست بجز معبود یکتای بحق که او راست همه صفات کمال و باید که در این شهادت نیز صادق باشد یعنی چیزی دیگر بر حقتعالی نگزیند و از وی دوست تر ندارد چه هر که چیزی را بسیار دوست دارد و اهتمام تمام در شأن او مینماید . و بدو می نازد فی الحقیقه او را پرستنده است پس اگر محبت و اهتمام در آن چیز بامر حق است و بقصد فرمان برداری او جل شانہ پس در اینصورت حق را پرستیده و الا آنچه را پرستیده که او را به عبادت آنچه داشته چون شیطان و هوی و غیران .

بر افکند پرده تا معلوم گردد که یارانت دیگری را میپرستند
تا تو غیر ما را خواهی غیر ما را میپرستی .

ما را خواهی خطی بعالم در کش کاندرا یکدل دودوستی ناید خوش

هرچه دل بند تست خداوند تست و هرچه هوای تست خدای تست
ارایت من اتخذ الله هواه .

ای هواهای تو خدا انگیز وی خدایان تو خدا آزار
گفتن و دانستن که الله یکیست چه سود چون در پیش هزار صنم سجود
میکنی علم بیهمل وبالت و قول بی فعل نکال . میخواهی که توحید
تو مقبول شود قبله دل یکتا کن و از غیر ما تبرا کن تا فعل تو مصدق قول
تو باشد .

ای آنکه قبله وفا روست ترا و ز مغز چراحجاب شد پوست ترا
دل در پی این و آن نه نیکوست ترا یکدل داری بس است یکدوست ترا
اشهد ان محمداً رسول الله یعنی گواهی میدهم بآنکه بتحقیق محمد
رسول و فرستاده خداست جل جلاله و باید که چون این شهادت دهد بمقتضای
آن عمل نماید و مقتضای آن آنست که اوامر و نواهی آنحضرت را صل الله
علیه و آله فرمان برداری نماید چنانکه حق تعالی فرموده . ما آتکم الرسول
فیخذوه و ما نهکم عنیه فانتھوا . یعنی آنچه آورده است شما را رسول
پس فرا گیرید و آنچه باز داشته است شما را از آن باز ایستید از آن
حی علی المصاوة . روی آر بنماز و ترغیب بنما در اذان از آنجهت میشود
که وضع اذان از برای اخبار است بدخول وقت چه معنی اذان اشعار است
یعنی واقف گردانیدن .

حی علی الفلاح . روی آر به چیزی که موجب فوز و ظفر یافتن است
بسعادت عظمی در آخرت یعنی نماز .

حی علی خیر العمل . روی آر به بهترین عمل که نماز است .

نزدیکی بندگان نماز است	معراج روندگان نماز است
موقوف علیه کل طاعات	سر کرده جمله عبادات
رکن شرع و ستون دین است	شاید گفتن که دین همین است

قد قامت الصلوة . بتحقیق پیاپی ایستادن نماز یعنی شروع در نماز نزدیک شد و این کلمه مخصوص اقامت است و در اذان نیست در آخر هر يك تكبير و تهلیل نیز باید گفت و همه اذکار در هر يك دونوبت گفته میشود مگر تكبير در اول اذان که چهار نوبت باید گفت و تحلیل در آخر اقامت که یکنوبت و اذانرا بلند و بتانی باید گفت و اقامت آهسته تر و تند تر و وقف در اواخر فصول هر دو باید کرد و فاصله میان هر دو بدور رکعت نماز یا يك سجده یا يك نشستن یا يك گام برداشتن یا يك گفتن تسبیح و یا تحمید و اگر بنشیند بگوید اللهم اجعل قلبی باراً . بار خدایا بگردان دل مرا نیکو کننده و ورزقی دارا . و روزی مرا بتازه آینده . و عیشی قاراً . و زندگانی مرا در خوشی و شادمانی گذراننده و اجعل لی . و بگردان از برای من عند قبر رسولك محمد صلی الله علیه و اله مستقراً . نزد پیغمبر خود محمد مکن و منزل در دنیا و قراراً و جای اقامت و درنگ در آخرت

در دویم . در ادعیه افتتاح بعد از تكبير سوم اللهم انت الملك الحق المبين . بار خدایا توئی پادشاه ثابت و دایم ظاهر لا اله الا انت . نیست معبودی سزای پرستش جز تو . سبحانك . پاك میدانم و منز میشمارم جناب حضرت ترا از هر چه بجلال تو نسزد و جمال ترا نزید . پاك از آنها که جاهلان گفتند پاك تر از آنکه عاقلان گفتند .

انی عملت سوء و ظلمت نفسي . بدرستی که من بد کردم و ستم کردم نفس خود را . فاغفر لی ذنبی . پس بیا مرز مرا گناهانرا . انه لا يغفر الذنوب الا انت . بدرستی که نمی آمرزد گناهان را بغیر از تو .

قباحتهای فعل ما که سبک زان تنگ میدارد بغیر از برده عفو که پوشد آن قباحتها بعد از تكبير پنجم بگوید . لیك . می ایستم بخدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه ایستادگی خدمت تو دارم : يك نگاه از تو و در باختن جان از من و سعديك . یعنی دایماً فرمان بردار توام . يك اشارت ز تو و بردن فرمان از من

و الخیر فی یدیک . نیکبهای دنیا و آخرت همه در دست تست و از تو می آیند
والشر لیس الیک . بد را بسوی تو راه نیست و بتو نسبت ندارد .

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست . ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
والمهدی من هدیت . راه یافته شده کسی است که تو او را راه نموده
باشی . عبدك و ابن عبدك . بنده تو و بنده زاده توام . بین یدیک .
که در خدمت تو ایستاده ام . منك . از تست ابتدای وجود من و بك . به تست
قوام هستی من . ولك تراست ملك من واليك . و بسوی تست باز گشت من .
لما جاء ولا من جاء منك الا اليك . نیست پناهی و نه گریزگاهی از تو مگر بسوی تو .
غیر از در تو دری ندارم . غیر از تو کس دگر ندارم .

گر تو ز در خودم برانی . دو از تو بدرگه تو آم .
سبحانك و حنائيك؟! بك و منزله میدانم ساحت کبریائی ترا از غبار
هر چه ترا نسزد و نشاید و حال آنکه سؤال میکنم از تو رحمتی و مهربانی
یعنی تنزیه میکنم تو را و همیشه از جناب تو رحمت و عطوفت میطلبم .

گر ما مقصریم تو دریای رحمتی . جرمی که میرود بامید عطای تست
دانم که در حساب نیاید گناه ما . آنجا که فضل و رحمت بی منتهای تست
تبارکت . بزرگوار و بردبار و برتر و ثابت و دایم و مبدأ برکتها توئی
و تعالیت . و بس بلندی داری دست ادراك ما از دامن معرفت تو کوتاه است
و پای سعی ما را از وصول بجنابت خاها در راه .

اسلام ز اطراف فرنك آوردن . آئینه چین ز سوی زنگ آوردن
از باده رخ شیخ برنك آوردن . بتوان نتوان تو را بچنك آوردن
سبحانك . مقدس و منزهی تو رب البیت . ای پروردگار خانه کعبه یعنی
کعبه که من بروی بدان توجه کرده ام بامر تو میدانم که آفریده تست و
سزای پرستش نیست . نه آنست که پرستش آن میکنم .

کعبه سنگی بر آستانه تست . قبله راهی بسوی خانه تست

و بعد از تکبیر هفتم **وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض** .
 روی دل خود را متوجه ساختن بآن کسی که بمحض قدرت بیافرید آسمانها
 و زمین ها را **عالم الغیب و الشهادة** . آن دانای نهان و آشکارا **حنیفا** .
 در حالتی که مایلیم از همه دین ها بدین توحید **مسلم** . در حالتیکه فرمان
 بردارم و **ما انا من المشرکین** . و نیستم از شرک آورندگان مر حق را
 جل شانہ **ان الصلوتی** . بدرستی که نماز من و نسکی . و قربانی من یا حج
 من یا همه عبادتهای من و **محیی** . زندگانی من یعنی آنچه برانم و زندگی
 از اعتقادات حق و افعال حسنه و بالجمله نیکیهائی که میکنم و زندگی و **مماتی** .
 و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت و نیکیهائی که بعد از مرگ نفع آن
 بقبر من میرسد **لله** . مر خدا یراست **رب العالمین** . که پروردگار جهانیاست
لا شریک له . نیست مر او را شریکی یعنی من در عبادت خود کسی را با او
 شریک نمیکنم چون بت پرستان و این کلماتیست که حق تعالی از ابراهیم خلیل
 علیه السلام حکایت فرموده در قرآن و گفته اند که مراد باین کلمات تفویض
 امور بحق تعالی یعنی هر چه کنم و گویم همه برای خداست .

سفر براه تو نویم حضر برای تو جویم . سخن برای تو گویم خمش برای تو باشم
و بذلک امرت . و باین مامور شده ام **وانا من المسلمین** . و من از جمله
 مطیعان و فرمان بردارانم و باید که درین کلمه نیز صادق باشد یعنی روی دل
 خود را با حق داشته باشد و همه کارها با او وا گذاشته نه آنکه بسته کار و رهن
 دکان و بازار و محو آرزوها و غرق شهوتها و وسوسه ها گردد .

در طریقت **کجا روا** باشد دل به بتخانه رفته تن بنماز

پس دروغ گفته باشد که روی دل با خدا کرده و بسا عبادت که اول کلامی
 که در نماز افتتاح بآن کنند دروغ باشد و مستحب است که در حال تکبیرات
 دستها را بر دارد و برابر گوشها چنانکه کفها بجانب قبله باشد و انگشتان بهم
 چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ و ابتدای تکبیر بابتدای دست برداشتن باشد

و انتهای آن باتهای آن و همچنین در هر يك تكبیری که در نماز گفته میشود هر يك ازین تکبیرات هفت گانه را که خواهد مقارن نیت میتواند داشت و فرض احرام قرار داد و به آن نماز بست .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پرسیدند از معنی بر داشتن دستها در حال تکبیر، فرمود که خدای بزرگتر است، یکتای بیهمتایست، نیست مثل او چیزی و بسوده نمیشود به انگشتها و دریافته نمیشود به حسها .

نه ادراك در كنه ذاتش رسد نه فكرت بغور صفاتش رسد
نه بر اوج ذاتش رسد مرغ وهم نه بر ذیل و صفش رسد دست فهم
و بعضی گفته اند که دست بر داشتن اشارتست باینکه در دریای معصیت غرق شده ام بگیر دست مرا تا بیرون آیم .

مانده در تیه فراقم ره نما ای ره نما غرقه در دریای هجرم دستگیری دستگیر
در سوم در تفسیر فاتحه اعوذ بالله . پناه میگیریم و التجاء مینمائیم بمعبود بحق و خداوند مطلق . من الشیطان الرجیم . از شر و وسوسه دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بیغش یا دور شده از ریاض رضوان یا رمیده گشته از طبقات آسمانها و گفتن این کلمات بجهة آنست که از شر او محفوظ شود و استعاذه فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دلست از غبار اغیار و صفا دادن آن از برای در آمدن یار و مثل کسی که استعاذه میکند و خاطرش متعلق است بغیر حق در دلش فکرهای نفسانی و وسوسه های شیطانیست مثل کسی است که بر در قلعه محکمی ایستاده و ددی درنده متوجه اوست که او را بدرود او بزبان میگوید که پناه میگیرم از شر این دد باین قلعه محکم و برجای خود ایستاده و نمیرود بدرون قلعه تا در را ببندد و از شر او ایمن گردد

تا زهر بد زبانت گوته نیست يك اعوذت اعوذ بالله نیست

بلکه آن نزد صاحب عرفان نیست الا اعوذ بالشیطان

گاه گوئی اعوذ و گاه لاحول لك فعلت بود مكذب قول

سوی خویشت دو اسبه میخواند بر ژبانت اعوذ میسراند
 طرفه حالی که دزد بیگانه گشته همراه صاحب خانه
 میکند همچو او فغان و نفیر در بدر کو بکو که دزد بگیر

بسم الله . بنام خدای سزاوار پرستش **الرحمن** . نیک بخشنده بر خلق
 بوجود و حیات **الرحیم** . بخشاینده بر ایشان بیقا و محافظت از آفات .
الحمد . هر ثنا و آفرین که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و
 خواهد بود و جمله بالتمام و کمال **الله** . مر خدا ایراست که مسمی و موصوفست
 بهمه اسما و صفات کمالیه و جلالیه و جمالیه .

آن به تسبیح و جلال و حمد و سبوحی سزا . و آن بتقدیس کمال و نعت و قدوسی جدیر
 آن سزای آفرین کر حمد اوزنده است جان . و آن بدایع آفرین کز شکر آن روشن ضمیر
رب العالمین . آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار
 عالمان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و بهائم و سباع و حیوانات
 آبی و غیر آن **الرحمن** . بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فانی
 جهانیان **الرحیم** . بخشنده دیگر بار برافت و برحمت بر مؤمنان در آوردن
 ایشان به بهشت و در امن و امان **مالك يوم الدين** . خداوند روز جزا یادر
 آنروز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط
 نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهند . روز
 جزا برقرارات ملك یعنی پادشاه روز جزا که مملکت و سلطنت او را باشد چنانکه
 فرموده **لن الملك لله الواحد القهار** . **اياك نعبد** . ترا میپرستیم و
 بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و بیان حقیقت عبادت در شهادت بتوحید
 گذشت و در این موضوع چون تشریح بعبودیت خود مر خدای را میکنند و حصر
 آن در آن جل شانه مینماید بر سبیل خطاب **باعلام الغیوب** . پس کذب در
 آن افحش و اشنع است ترك هوی و هوس باید کرد و سك نفس را در مرس
 چون شمع بسوز زنده میباید بود . دل سوخته سر فکنده میباید بود

کارت بمراد آنت خدائی باشد ناکامی کش که بنده میباید بود و بندگی از برای او باید کرد .

تو بندگی چو گدایان برای مزد ممکن که خواه خودروش بنده پروری داند و گفته اند که نکته **نعمد بصیغه جمع** وارد شده نه مفرد ، آنست که در احکام شرعیه مقرر است که هر که متاعی چند در يك عقد بخرد و بعضی از آن معیب بر آید همه را رد باید کرد ؛ یا همه را نگاه باید داشت و اگر بعیب راضی شد مشتری را نمیرسد که معیب را رد کند و بی عیب را نگاه دارد .

پس هر گاه بنده عبادت خود را با عبادت دیگران ضم کرد ، حق تعالی ، کریم تر از آنست که عبادت کسی را که بی عیب باشد رد نماید ، بجهة عبادت معیب اینکس ، پس البته عبادت اینکس را بطفیل آن قبول خواهد نمود بطفیل همه قبولم کن ای آله من و آله همه .

و ایاک نستعین . و خاص از تو یاری میخواهم و پرستش تو و انجاء سایر حوائج و مهمات و باید که در این قول نیز صادق باشد یعنی دیگری را در هیچ امری یاری نخواهد ، مگر آنکه آنکس را واسطه و سبب و مسخر حق داند . در آن امر و داند که اگر حق تعالی نخواهد در دل آنکس بیفکند که یاری او کند محالست که او تواند کرد . پس فی الحقیقة حق ، یاری او میکند بدست آن کس و او چون آلتی است در دست حق .

در که خلق ، همه رزق و فسونست و هوس کار ، در گاه خداوند جهان دارد و بس بر در مخلوق بودن عمر ضایع کردندست خاک آندرشو که چشم بندگان ز آن روشنست یکی از مشایخ در نماز به **ایاک نعمد و ایاک نستعین** رسید ، بیهوش شد و بیفتاد ، چون از سبب آن پرسیدند گفت ترسیدم که مرا بگویند ، چون ما را بندگی میکنی و بس ، و از ما یاری میخواهی و بس ، پس چرا از طبیب دارو میجویی ، و از سلطان یاری میخواهی ، دروغ چرا میگوئی .

یاری از وی جو ، مجو ، از زید و عمر مستی از وی جو ، مجو از بنگ و خمر

اهدنا . ما را راه نمای . **الصراط المستقیم .** برای راستی در اقوال و افعال و اخلاق ، که آن راه متوسط بود ، میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر ، یا ثابت دار ما را برای مستقیم که دین اسلامست و سنت سید انام صلی الله علیه و آله و طریقه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین . وارد شده که مراد بصراط مستقیم ، حضرت علی بن ابیطالب است (ع) و بروایت دیگر وارد شده که امام مفترض الطاعه است ، پس معنی ، این میشود که بمابشناسان امام حق را تا متابعت و پیروی او کنیم و برایی که او رفته برویم و امور را تسلیم کنیم و محبت او ، در دل گیریم تا در آخرت با او محشور گردیم و بسعادت عظمی برسیم یا ثابت دار ما را بر معرفت و محبت و متابعت امام علیه السلام و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که هر که مرد ، و شناختن امام زمان خود را ، مرد ، مردن زمان جاهلیت ، یعنی بی ایمان و بزرگی گفته بنمای ما را راه راست ، یعنی به محبت ذاتی خود مشرف دار ، تا از التقات بغیر تو آزاد گشته ، بشامی ، گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نیندیشیم دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دینی و عقبی لقای تست **صراط الذین انعمت علیهم .** بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود انعام کرده ای بر ایشان بنعمت و نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنانکه اهل قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن ، که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشانرا معزز مکرّم ساخته **غیر المغضوب علیهم .** نه راه آنانکه شمش گرفته ای بر ایشان و بر کفر اقدام نموده اند ، یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندان و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان شمش گرفته ای یا هر که جانب تفریط داشته باشد .

و لا الضالین . و نه راه گمراهان ، یعنی کسانی که در طرق مختلفه و سبیل منحرفه افتادند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب علیهم السلام ، گمراه گشتند یا هر که جانب افراط داشته باشد .

در چهارم در سوره قدر و توحید از اهل بیت (ص) منقولست که بهترین سوره که بعد از فاتحه خوانده شود در نماز فریضه سوره قدر و توحید است ، و بدانکه قدر سوره قدر را غیر شیعه نمیدانند و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقولست که فضیلت کسی که ایمان بجمله « انا انزلناه » و تفسیر آن داشته باشد بر کسی که مثل آن نباشد ، در ایمان باین سوره ، چون فضیلت انسانست بر بهائم و در کتاب « من لا یحضره الفقیه » گفته که : اولی آنست که در رکعت اول بعد از حمد ، سوره قدر خوانده شود که سوره پیغمبر و اهل بیت (ص) اوست پس مصلی ، ایشانرا وسیله سازد بخدای عز و جل . چه بسبب ایشان بمعرفت او رسد جل جلاله و در رکعت دوم بعد از حمد ، سوره توحید ، که دعا در عقب آن مستجاب است یعنی قنوت و در کتاب کافی ، روایتی بعکس این نقل شده و عمل بهر کدام که کنند نیکوست . و ابوعلی بن راشد گوید که بحضرت امام علی نقی علیه السلام گفتم که فدای تو شوم بدرستی که تو نوشته بودی بمحمد بن الفرج و تعلیم او کرده ای که فاضلترین سوره ای که خوانده میشود در فرائض انا انزلناه و قل هو الله احد است و بدرستی که دل من تنگ میشود بخواندن این دو سوره در نماز صبح ، پس آنحضرت فرمود تنگ مگردان دل خود را بخواندن این دو سوره پس بخدا قسم که فضیلت در این دو سوره است ، و ما این هر دو سوره را تفسیر میکنیم تا تمامی اذکار نماز بروجه افضل مترجم شده باشد ، و ابتدا بسوره قدر میکنیم .

روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم . بخواب دید که بنی امیه بر منبر او بالا میرفتند مانند میمون و مردم را به پس میراندند آنحضرت ازینمعنی اندوهناک شد . پس ، حق تعالی این سوره را برای تسلی آنحضرت فرستاد .

بسم الله الرحمن الرحیم ، انا انزلناه فی ایلة القدر .

بدرستی که فرستادیم قرآنرا در شب قدر ، یعنی اندازه کردنی ، یعنی شبی که حق تعالی در وی تقدیر کند ، و اندازه نماید ، هر چه در آن سال خواهد آمد

گفته اند یعنی که ابتدای نزول قرآن در آنشب بوده یا تمام قرآن در آنشب از لوح محفوظ به بیت المعمور آمد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام در مدت بیست و سه سال آیه آیه سوره سوره بحسب مصالح نازل ساخت و از اهل بیت (ع) منقولست که در شب قدر ملائکه نازل میشوند و تمامی احکام و امور جزئیة بندگان را تا شب قدر سال آینده بر امام عصر علیه السلام نازل میسازند، و اگر پیغمبر است بر سبیل وحی، چنانکه فرشته مشاهده میکند. و اگر وصی پیغمبر است بر سبیل تحدیث یعنی فرشته با امام علیه السلام سخن میگوید چنانکه حضرت امام آواز او میشنود و شخص او را نمی بیند و این علومی که در آنشب ایشانرا حاصل میشود، تفصیل و بیان آن علمیت که ایشان قبل از آن بر سبیل اجمال میدانستند و **ما ادراك**. چه چیز دانا کرد ترا نادانی. **ما ليلة القدر**. چیست شب قدر، یعنی شب با عزت و شرف که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد و یا عملی که در او واقع شود نزدیک خدای، با قدر بود، یا ترا که پیغمبری و سایر ائمه معصومین علیهم السلام را از فتوحات عظیمه و فیوضات جسیمه دست دهد که قدر شما بآن ظاهر گردد. **ليلة القدر خیر من الف شهر**. شب قدر بهتر است از هزار ماه بنی امیه که بعد از تو حکومت کنند ایشانرا **ليلة القدر** نباشد. چرا که اهل بیت ترا، درین شب، قریبا و کرامتها دست میدهند و ایشانرا برکتها میرسد که تلافی حکومت مخالفین میکند، باریادتی، و از **قاسم بن فضل** منقولست که او گفت که ما میشمردیم مدت تسلط بنی امیه هزار ماه بود، نه یک روز کم بود، و نه بیش، حکمت در اخفاء و ابهام این، سبب تعظیم همه شبهای محتمله است و احیای آنها بعبادت یا آنکه او را در واقع شبی معین نیست بلکه متبدل میشود در لیالی سه.

ای خواجه چه جوئی زشب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
تفرل الملائكة والروح. فرود میآیند فرشتگان و روح بر امام عصر

علیه السلام فیها باذن ربهم . درین شب بفرمان آفریدگار ایشان . من کل امر . از هر مرادی که بندگان را در کار هست از امور دینی و دنیویه سلام . دایم البرکتست . هی . این شب قدر حتی مطلع الفجر . تا دمیدن سفید صبح ، بر هر که حق تعالی توفیق دریافتن برکت او داده باشد ، از بندگانیکه دوست میدارد ایشانرا و میخواهد که بر بعضی امور مقتضیه مطلع شوند ، و این معنی از صحیفه سجادیه که بجهت دخول ماه رمضان است ، مستفاد میشود و در کافی نیز از آنحضرت نقل کرده که فرمود یعنی « سلام میکنند بر تو ای محمد صلی الله علیه و آله ، ملائکه من ، و روح من ، از اول وقتی که نازل میشود تا طلوع صبح .

و اما تفسیر توحید . روایت میکنند که جمعی از کفار بآنحضرت گفتند که نسبت پروردگار خود را بیان کن تا اورا بشناسیم . حق تعالی این سوره را فرستاد **بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد .** بگو ای محمد که آن کسی که از او میپرسید اوست موحد بذات و منفرد بصفات **الله الصمد .** که بی نیاز است از همه ، و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود .

احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخدول
ان ، احد ، نی که عقل داند و فهم و آن ، صمدی ، که حس شناسد و وهم
لم یلد . نژاد کسی را (رد یهودیست که گفته اند عزیز پسر خداست)
و لم یولد . و زاده نشد از کسی (رد نصاری است که گفته اند عیسی
خواست) و لم یکن له کفواً احد . و بی همتاست . کذلک الله ربی .
یعنی چنین است پروردگار من و خواندن سوره بعد از حمد مخصوص دور گشت
و در سوم و چهارم اگر حمد نیز نخواند و بدل او تسبیح و تحمید و تهلیل
و تکبیر و استغفار کند هم رواست و باید که قرآنرا بتانی و ترتیل و تدبر بخواند
با دلی فارغ و توجهی کامل .

عروس حضرت قرآن، نقاب آنکه بر اندازد که دارالملک ایمانرا مجرد بینداز غوغا .
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که قرآن خواند و فروتنی
 نمود او را ، و دلش نرم نشد بخواندن آن ، و ترس در باطن او پدید نیامد
 پس بتحقیق خوار داشت بزرگی شان حق تعالی ، و زیان کرد ، زیانی هویدا
 و باید که در حال قیام ، بخضوع و خشوع بایستد بطریقی که غلامان ، باخلاص
 در خدمت آقای خود میایستند یا مرد سهلی پیش پادشاه عظیم الشانی که
 متوجه باو باشد و نظر بجانب سجود افکند نه بجای دیگر و کف دستها را
 بر رانها گذارد . و زن بر پستانها گذارد و قدمها را محاذی یکدیگر بدارد
 بدوری سه انگشت یا یکوجب و انگشتان هر دو پا را بقبله کند و بعد از
 فراغ هر يك از فاتحه و سوره لمحۀ درنگ کند .

در پنجم . در رکوع مستحب است که قبل از رکوع تکبیر بگوید در حال
 قیام و بعد از خم شدن دستها را بر زانو ها گذارد و زن بالاتر از زانو ، دست
 راست را پیش از دست چپ بگذارد و دستها را به پهلو بچسباند و زانو ها به
 پس نبرد و پیش نیاورد و انگشتان را از هم دور کند و پشت را راست بدارد
 بنوعیکه اگر قطره آبی بر آن ریخته شود ، بجای خود ایستد و گردن را
 مساوی پشت کند و پیش نیفکند و نظر به پائین قدمین اندازد و قبل از تسبیح
 بگوید . **اللهم لك ركعت** . بار خدایا از برای تو رکوع کردم و **لك**
خشعت . و بجهت تو فروتنی و پستی نمودم و **لك اسلمت** . و مر ترا متقاد
 و فرمان بردار شدم و **بك امنت** . و بتو ایمان آوردم و **عليك توكلت** . و بر
 تو توکل کردم یعنی کارهای خود بتو باز گذاشتم و **انت ربی** . و توئی
 پروردگار من **خشع لك** . افتادگی کرد برای تو سمعی . گوش من و **بصری**
 و چشم من و **شعری** و موی من و **بشری** و ظاهر بدن من و **لحمی** و گوشت
 من و **دمی** و خون من و **مخی** و مغز استخوان من و **عصبی** و پی من
 و **عظامی** و استخوانهای من و **ما اقلته** و آنچه بر داشته او را قدمهای من

غیر مستنکف در حالتی که نیستیم تنگ دارنده از این پستی و فروتنی و لا
مستکبر . و نه گردن کشیده و لا مستحیر . و نه و اما نده و نه تعب دارنده از آن
نیچم سر ز فرمانت به تیغم گر رنی هر دم . مرا جان آزرمان باشد که قربان رهنم گردم
شخصی از حضرت امیر المؤمنین (ع) پرسید که راست داشتن گردن در رکوع
اشاره بچیست آنحضرت فرمود تا دلیلتش آید باشد که ایمان بتو دارم اگر
زنی گردن من .

گر تیغ بارد از کوی آب ماه گردن نهادیم الحکم لله
سبحان ربی العظیم . پاک و پاکیزه میدانم و منزله و مقدس میشناسم
پروردگار بزرگ خود را از هر چه جناب عظمت و بزرگی او را لایق نباشد
و جلال کبریا و جبروت او را نرسد و نشاید و بحمد و بحال آنکه مشغول
بستایش او بر آنکه توفیق داده است مرا که تنزیه او کنم و بندگی او بجای
آورم و مستحب است که تسبیح را تکرار کند تا سه نوبت یا پنج نوبت یا
هفت نوبت یا ده نوبت بقدر نشاط و عدم ملال مگر امام که از سه نمیگذرانند
بلکه دعای مقدم رانیز میخواهد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
در رکوع ادب است و سجود قرب است و کسی که ادب را نیکو بجا نیاورد ،
شایسته قرب نمیگردد . پس رکوع کن ، رکوع کسی که فروتنی کننده باشد
مر خدای عز و جل را بدل ، و خود را خوار سازنده و ترسان دارد ، در زیر
سلطنت و بزرگی او و نگاه دارنده باشد از برای او جوارح خود را نگاهداشتن
کسی که ترسان و اندوهناک باشد بر آنچه او را فوت میشود از فواید رکوع
کنندگان . سمع الله لمن حمده . یعنی خدای شنید و اجابت نمود و جزای
خیر داد مر ، آنکسی که ستایش او کرد . و غرض از این کلام دعاست نه ثنای
خدای بشوای حمد حامدین را و مشکور کرد آنان . و این کلام از مأثور ساقط
است . و الحمد لله رب العالمین و همه ثنا و ستایشها مر خدا یراست که

پروردگار جهانیا نیست . **اهل الکبرياء و العظمة** . اوست صاحب بزرگواری
معنوی و بزرگواری صوری . و **الجود و الجبروت** . و صاحب بخشش و
فرمانبرداری بر خلائق از روی قهر و غلبه .

در ششم در سجود مستحب است که قبل از سجود تکبیر بگوید ، در حال
قیام . و چون بسجود رود اول کفهای دست خود را بر زمین نهد بعد از آن
زانوها . و زن ، بعکس این کند . و باید که انگشتان دستها را بجانب قبله
کند و بهم بچسباند . و هیچیک از دستها را به پهلو نچسباند و زانو را از هم
دور کند . اگر مرد باشد بینی را هشتم اعضای سجود گرداند و ازیشانی مقدار
یکدوهم یا بیشتر بسجده گاه برساند نه کمتر و بر خاک سجده کند ، نه بر
چوب و سنگ و امثال آن از چیزهایی که سجود بر آن جایز است و بهتر
آنست که خاک حضرات ائمه منصومین علیهم السلام باشد خصوصاً خاک کربلا .
و اگر اعضای سجود را همه برهنه کند و بر خاک رساند افضلست و قبل از
تسبیح بگوید **رب لك سجدت** . ای پروردگار من از برای تو سجده کردم
و **بك آمنت** . و بتو ایمان آوردم و **لك اسلمت** و ترا فرمان بردم و **عليك**
توكلت و کار خود را بتو وا گذاشتم و **انت ربی** و توئی پروردگار من .
سجد و جهی سجود کرد روی من **للمذی خلقه** مرا آن کسیکه آفرید او را
و **شق سمعه و بصره** . و شکافت گوش او را و چشم او را یعنی در رحم مادر
و **الحمد لله رب العالمین** . و همه ستایشها و ثناها مرخدا یراست که پروردگار
جهانیا نیست **تبارك الله احسن الخالقین** بزرگ و برتر و دایم و ثابت است
خدای ، که بهترین آفرینندگاست .

زا بر افکند قطره را سوی یم زصلب آورد نطفه را در شکم
از آن قطره لواوی لا لا کند وزین صورتی سرو بالا کند
سبحان ربی الاعلی منزّه و مقدس میدانم و پاک و پاکیزه میشمارم پروردگار
بلند تر خود را از هر چه جناب رفعت و بلندی او را نسزد و جلال و عزت و

سلطنت او را شاید و بجمده و حال آنکه مشغولم بستایش و شنای او بر آنکه توفیق بخشنده است مرا که تنزیه و تقدیس او بجای آورم و تا ملال حاصل نشده تسبیح میکند. مگر امام که بسه نوبت اقتضای میکند. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود بخدا قسم که زیان نکرد هر که حقیقت سجود را چنانکه باید بفعل آورد اگرچه در همه عمر یکنوبت باشد و فیروزی یافت کسی که خلوت کرد با پروردگار خود، در مثل این حال از روی پابندگی؛ مر فرب دهنده نفس خود را که غافل و بی خبر باشد از آنچه حقتعالی مهیا گردانید از برای سجود کنندگان از خوشحالی دنیا و راحت آخرت و دور نشد از خدا تعالی هرگز و هر که بد کرد، ادب سجود را و ضایع ساخت حرمت او را و دل بغیر حقتعالی داد در حال سجود بین که حال او چون خواهد بود! پس سجود کن، سجود کسی که پستی و فروتنی نموده باشد مر خدا را عز و جل و خود را خوار و ذلیل او گرداند که از خاکی آفریده شده که بر آن پامیند و از نطفه پدید آمده که همه کس آنرا پلید می شمردند و در حدیث نبوی وارد شده که نزدیکتر وقتی و حالی که بنده را بخدا می باشد، و قتیست که او در سجود باشد. حقتعالی فرموده و اسجد و اقرب یعنی سجده کن و نزدیک شو و از امثال این اخبار و غیر آن مستفاد میشود که بهترین افعال نماز سجود است و دراز کشیدن آن و فرو رفتن در یاد حق در آنحال آگاهی. گویند رکوع دعوی بندگی است و سجدتین، دو گواه است بر آن دیگر، و بقدر نیستی تو، هستی حقتعالی بر تو ظاهر میشود. نمی بینی که در رکوع، سبحان ربی العظیم میگوئی و در سجود سبحان ربی الاعلی. اگر تو نباشی، او باشد و بس تعالی و تقدس از هستی خویش تا تو غافل نشوی از بحر ظهور تا بساحل نشوی از آتش عشق تا نسوزی یکسر در مذهب اهل عشق کامل نشوی و درین معنی مترجم گردید: پای بر سر خود نه و دست در آغوش آر تا بساحت و صلاش دوری تو یک گام است، و مستحب است که چون سر

از سجود بردارد، بران چپ بنشیند و پشت قدم پای راست بر شکم قدم پای چپ بگذارد و در خاطر بگذارند که بار خدایا حق را بلند گردان و باطل را بمیران و اگر زن باشد بر کفل خود بنشیند و زانوهای بالا داده و کف پاها بر زمین نهد چون قرار گیرد تکبیری بگوید و استغفار کند و افضل آنست که بگوید **اللهم اغفر لی** بار خدایا بیامرز مرا و **ارحمنی** و رحم کن مرا • و **اجبرنی** و شکسته های مرا درست کن و نقصانهای مرا تلافی کن و **اهدنی** و راه بنمای مرا **انی لما انزلت الی من خیر فقیر** بدرستی که من مرا و چیزی را که فرو فرستاده بسوی من از نیکیها محتاجم و اگر اقتضای کند بر گفتن **استغفر الله ربی و اتوب الیه** یعنی طلب آمرزش میکنم پروردگار خود را و باز میگردم بسوی او کافیسنت بعد از آن تکبیر دیگر بگوید از برای سجود دوم در حال خلوص و **لا محه** درنگ نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از تاویل سجده تین پرسیدند فرمود که سجده اولی که سر بر زمین مینهد اشارتست بآنکه از خاک آفریده شده و سر که برمیدارد ایماء است باینکه از زمین بیرون آمده و سجده ثانیه تلویحست باینکه باز بر زمین عود خواهد نمود و بخاک خواهد شد و باز که سر بر میدارد رمزست باینکه بار دیگر از خاک مبعوث خواهد گردید در آخرت، و بیرون خواهد آمد از آن، و چون از سجود بر میخیزد بگوید **اللهم ربی** بار خدایا ای پروردگار من **بحولک** بگردانیدن تو • و **قوتک** و بزور تو **اقوم** بر میخیزم من و **اقوم** می نشینم من و اگر خواهد این را نیز بگوید و **ارکع و اسجد** و رکوع میکنم و سجود میکنم

راه آنها بآت توان پیمود بار آن را بآن توان برداشت

در هفتم در قنوت مستحب است که قبل از قنوت تکبیر بگوید و بعد از آن دستها را بالا بدارد برابر روی، محاذی آسمان و انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ و چون اشرف اذکار قنوت کلمات فرح و دعای عقب آن و اهم دعاها طلب آمرزش و عافیت است از برای دین و دنیا و این هر دو طلب

را نیز ذکرى در خصوص قنوت وارد شده بر ترجمه کلمات فرح و با آن ذکر
اقتصار مى رود **لا اله الا الله الحليم الكريم** نیست معبودى بجز معبود بحق
سزاوار پرستش مستحق همه کمالات که بردبار و بخشنده است **لا اله الا الله**
العلی العظیم نیست معبودى بجز خدای یکتا مستجمع همه صفات کمال که
بلند و بزرگوار است **سبحان الله** باک و مقدس خدای رب السموات السبع
که پروردگار آسمانهای هفت گانه است و رب الارضین السبع و پروردگار
زمین های هفت گانه است و **ما فیهن** و پروردگار آنچه درین آسمانها و درین زمینهاست
و **ما بینهن** و آنچه در میان اینهاست و **ما تحتهن** و آنچه در زیر اینهاست و رب العرش
العظیم و پروردگار عرش بزرگ که عبارتست از عالم حق سبحانه و تعالی با جمیع
مخلوقات با آن جرمی که محیط است بهمه اجسام و **الحمد لله رب العالمین**
و همه ستایشها و آفرینها مر خدا یراست که پروردگار جهانیاست **اللهم اغفر**
لنا بار خدایا بیامرز ما را و **ارحمنا** و رحم کن ما را و **عافنا** و نگاهدار ما
را از کوفتها و آفتها و **اعف عنا** و در گذران بدیهای ما را **فی الدنیا**
والاخره در این جهان نزدیکتر و در آن جهان پست تر **انک علی کل شیء قدیر**
بدرستی که تو بر همه چیز توانائی و هر چند قنوت درازتر است راحت در روز
قیامت بیشتر است چنانکه در حدیث وارد شده

در همتیم در تشهد و تسلیم مستحب است که بطریقی بنشیند که در نشستن
ما بین سجده تین مذکور شد و دستها را بزانو گذارد و انگشتانرا بهم بچسباند
و نظر بر کنار خود کند و بگوید **بسم الله** بنام بزرگ خدای که سزای
پرستش است و **بالله** و بخدای یکتا جل جلاله و **الحمد لله** و همه ستایشها
و تناسها مر خدا یراست و **خیر الاسماء لله** و بهترین نامها مر حق راست
اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم باینکه نیست معبودى بجز خدای که
مستجمع جمیع کمالات و مستحق همه عباداتست و **حده** در حالتی که یکتا و
منفرد است **لا شریک له** نیست انبازی مر او را در استحقاق عبادت

وحده لا شريك له صفتش و هو الفرد اصل معرفتش
 شرك را سوى وحدتش ره نیست عقل، از کنه ذاتش آگه نیست
 هست در راه کبریا و جلال شرك نالایق و شريك محال

اشهد ان محمداً عبده و رسوله و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده
 اوست **ارسله بالحق** فرستاده او را براستی و درستی بی شك و شبهه **بشیراً**
 در حالتی که مژده دهنده است برحمت و بفضل خدای کسی را که بتوحید اقرار
 کند و **نذیراً** و بیم کننده است از عقوبت و عدل خدای کسی را که برشرك
 احتراز نرزد **بین یدی الساعة** پیش از وقوع قیامت **اشهد ان ربی نعم الرب**
 گواهی میدهم باینکه بدرستی که پروردگار من نیکو پروردگاری است و در
 لفظی دیگر وارد است که **انك نعم الرب** بر سبیل خطاب یعنی بدرستی که
 تو نیکو پروردگاری و **ان محمداً نعم الرسول** و بدرستی که محمد نیکو
 فرستاده ایست **اللهم صل علی محمد** بار خدا یا درود فرست بر محمد یعنی
 رحمت کن او را و گفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا به اعلای دین و اظهار
 دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت
 و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء
 مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین و **آل محمد** و بر اهل بیت محمد که حضرت
 فاطمه و دوازده امام معصومند و هر که سیرت ایشان ورزد و از علم ایشان حظی
 وافر داشته باشد مثل سلمان رضی الله عنه چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
 الله واله فرمود **سلمان منا اهل البیت** ، و **تقبل شفاعته** و بپذیر در خواست
 او را فی امته . در شان امت او . و **ارفع درجته** . و بلند گردان درجه او
 را در بهشت و بعد از آن حمد خدای بگوید باز و نوبت یا سه نوبت و چون
 بر میخیزد بر کمت سوم بگوید آن ذکر را که در برخواستن از سجود میگفت
 و در تشهد اخر بعد از **نعم الرسول** بگوید **اللهیات لله** همه تجمیها را خدای
 راست و الصلوة همه نمازها با دعاها **المظاهرات** پاکها از شرك جلی و خفی

مقرونها به توحید و اخلاص **المطیبات** پاکیزها از کسل و غفلت و حدیث نفس مشنوعها به نشاط و طیب نفس و حضور دل **المزاکیات** مبراها از اغراض نفسانی و مقاصد سرای فانی مقارنها بصدق و صفا و عبودیت و وفا **السباقات** و اوایل روز کرده شده یا ایندها **العادیات** در آواخر روز بفعل آمدها یا روندها • **الرایحات** عامها رسنده که بآداب شروط باشد **الناعمات** خوش آیندها که بارقت و وجد و حلاوت و خشوع و پستی و افتادگی و سکون و نرمی گذارده شده باشد **الله** مرخدا یراست **مانات** آنچه پاکیزه و خوش شد و زکی و طهر و میرا و پاک گشت و خلص و صفا بی غش و صافی گردد **ید فله** پس مر خدا یراست **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله** ارسله با **الحق** بشیراً و نذیراً **بین یدی الساعة** **اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمداً نعم الرسول** ترجمه این کلمات گذشت و **ان الساعة** و بدرستی که قیامت اتیة آینده است **لا رب فیها** و شکی و شبهه در آن نیست و **ان الله بمثم و بدرستی که خدای عزوجل برمی انگیزد و زنده میگرداند بار دیگر من فی القبور** آن کسانی که در گورها مدفونند **الحمد لله الذی هدانا لهذا** **لهذا** ثنا و ستایش مرخدا یراست که بفضل خود راه نمود ما را بدین اعتقادات و عبادات و ما **کننا لیهتدی و نبودیم ما که بقوت خود میتوانستیم یافت** **لولا ان هدانا الله** اگر به خدای ما راه نمودی .

گر بدرقه لطف تو ننماید راه از راه تو هیچکس ننگرد آگاه و آنکس که بره رسید و باید رفتن توفیق رفیق او نشد و **ایلا** **الحمد لله رب العالمین** هر ثنا و آفرین که هست و باشد مرخدا یراست که پروردگار جهانیا نیست **اللهم صل علی محمد و آل محمد** بار خدایا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل بیت محمد و **بارک علی محمد و آل محمد** و برکت بفرست و خیر آنرا زیاده کن بر محمد و اهل بیت محمد • و **سالم علی محمد و آل محمد** و سلام بفرست بر محمد و اهل بیت محمد

و ترجم علی محمد و آل محمد و ترجم کن بر محمد و اهل بیت محمد
 کما صلیت و بارکت و ترجمت همچنانکه رحمت و برکت فرستاد نیست و
 ترجم نموده علی ابراهیم و آل ابراهیم بر ابراهیم خلیل خود علی نبینا
 و علیه السلام و اهل بیت او اذک حمید و مجید بدرستی که توسل شده
 باعطای نعم و بزرگواری باظهار کرم اگر کسی گوید تشبیه درود پیغمبر باو
 آل او برد درود حضرت ابراهیم و آلش یادی ازین میدهد که حضرت ابراهیم
 افضل از پیغمبر ما باشد و این خلاف واقعست جواب گوئیم که مراد از این
 تشبیه آن باشد که همچنانکه درودی که بر ابراهیم و اهل بیت او فرستاده، بهتر
 است از درودیکه بر انبیاء سابق فرستاده و همچنین، درودی بر محمد و اهل بیت
 او بفرستد که بهتر باشد از درودی که بر انبیاء سابق تر از او فرستاده و از
 آنجمله حضرت ابراهیم است (ع) پس ازین افضلیت پیغمبر ما بر حضرت ابراهیم
 میشود، نه عکس آن •

یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست همه سال صبح و شام
 نزدیک تو چه تحفه فرستیم مازدور در دست ما همین صلواتست والسلام
 پس از برای گشودن نماز و بیرون رفتن از آن در خاطر خود انبیاء و ائمه
 معصومین و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن را حاضر گردانند و ایشانرا مخاطب
 ساخته السلام علیکم و رحمة الله و بركاته سلام بر شما باد و رحمت خدا
 و بركاتی او یعنی زیادتى خیرات و منفرد بگوشه چشم اشاره بجانب راست
 کند امام و ماموم بر روی و ماموم یکنوبت دیگر بجانب چپ سلام کند اگر در
 جانب چپ او شخصی باشد و هر يك ازین دو دیگری در خطاب شریك کند
 و اگر کسی تسلیمات مستحبه یا بعضی از آنها را گوید قبل ازین سلام بگوید
 و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که معنی سلام در آخر هر نماز
 امانست یعنی هر که ادا کرد امر خداى تعالی و سنت پیغمبر او را از روی خشرع
 پس او راست امان از بلای دنیا و براءت از عذاب آخرت • اینست ترجمه نماز

کامل و آداب او چنانکه از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده و از اذکار آنچه یقین واجبست بی شبهه و خلاف تکبیر احرام است و فاتحه و تسبیح در هر يك از ركوع و سجود و شهادتان و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی فقها سورة دیگر و قنوت و تسلیم را واجب میدانند و از افعال آنچه یقین واجب است بی خلاف که معتبر باشد نیت است که قصد قربت است بنماز معینه و قیام با راست داشتن پشت و تکیه نکردن بجیزی و ركوع بقدر آنکه دستها برانوها برسد . و سجود بر اعضای سبعة و جلوس در تشهد و درنگ نمودن بمقدار ذکر واجب در هر يك ازین چهار و بعد از راست شدن از ركوع و نشستن از برای سجود اول و مقدار لمحة و بلند خواندن قرآن در دو ركعت اول در غیر نماز جمعه که در او مستحب است و آهسته خواندن در باقی در غیر بسمله که بلند گفتن در آنها مستحبست و بعضی فقها دست بر داشتن در تکبیر و درنگ نمودن بعد از سر بر داشتن از سجود دوم و بلند گفتن تکبیرات را واجب میدانند و باید که معانی قرآن و اذکار را داند و بعضی از آنها را در کتاب **عین الحیوة و مشکات الانوار** ایراد شده و میباید که قرائت را درست کند و حروف را از مخارج ادا نماید و وقف در موضوع خود نماید و غیر موضع وقف نکند و اگر اینها بعمل نیاید مشهور میان علما آنست که نمازش باطل است و باید دانست که تعقیب نماز یعنی ذکر و دعا و نماز و قرآن بعد از نماز خواندن متمم نماز است و موجب حصول مطالب دنیا و آخرت است و احادیث در فضیلت این بسیار است و **والله اعلم بالصواب**



رساله دوم

الفه نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله الفت زامه

ربنا الف بين قلوبنا و قلوب اخواننا بحبل طاعتك و طاعته الرسول
و اعنا و اياهم على اداء الحقوق التي او جبت علينا جميعاً ثم تقبل
ذلك بحس القبول و صل على المصطفين من عبادك و خصوصاً محمد
و علي و اهل بيتهما من ذرية البتول .

اما بعد فيقول الساعي في جميع الاحوال في الله تعالى و نظم سلسله
الاله في رضاء الله تعالى محسن بن مرتضى الملقب بنغيض افاض الله
عليه و على اخوانه الخلان و اصحابه الاخذ ان شايب الرحمه و
المغفره والرضوان كه محقق است كه جناب حق سبحانه و تعالى و حضرت
خاتم النبيين و اهل بيت نبوت را صلوات الله عليه و عليهم اجمعين اهتمام
تمام هست بجمعيه مؤمنان و حصول الفت و مودت و اخوت ميان ايشان و اداى
حقوق آن از تعاون و تناصح و مواسات و غير آن و احترام از عقود چوت
تباين و اختلاف و تفريق كلمه و مانند آن . قال الله تعالى في معرض الامتنان
لو انقمت ما فى الارض جميعاً ما الفت بين قلوبهم و لكن الله الف
بينهم و قال عز و جل فاصبحتم بنعمته اخوانا اى بالاله ثم ذم التفرقه
و زجر عنها و قال واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و قال سبحانه
ولا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا و قال النبي صلى الله عليه وآله
و سلم اقر بكم منى مجلسا يوم القيمة احسبكم اخلاقا الموطنون

اكنافا الذين يا لبون و يواقون و قال صلى الله عليه و آله و سلم
 المؤمن الف و مالف و لا خير فيمن لا يالف و لا يؤلف و قال صلى الله
 عليه و آله و سلم في الثناء على الاخوة في الدين من اراد الله به خيراً
 رزقه خليلاً صالحاً ان نسي ذكره و ان ذكر اعانه و قال من آخى
 اخافى الله رفع الله له درجه في الجنة لا ينالها بشئ من عمله و قال
 ان الله تعالى يقول حقت محبتى للمذين يتزاورون من اجلى و حقت محبتى
 للمذين يتناصرون من اجلى و حقت محبتى للمذين يتحابون من اجلى و
 حقت محبتى للمذين يتباضلون من اجلى و قال صلى الله عليه و آله و
 سلم لا تباغضوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله اخواناً
 و لا يحل لمسلم ان يجر اخاه فوق ثلث و قال صلى الله عليه و آله
 و سلم المؤمنون هينون لينون و قال امير المؤمنين عليه السلام
 اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من
 ظفر يه : قال السنائى فى هذا المعنى

بد كسى دان كه دوست كم دارد زو بتر آنكه داشت بگذارد
 و حكما گفته اند بعد از محبت الهى كه ذروه مقامات و اصلا و غايت مراتب
 كمال است محبت اهل خير است با يكديگر كه منشاء آن ارتباط روحانى و
 اتحاد جاني است نه عارضه نفع عاجل و لذت زائل . لهذا از شايه مخالفت و
 منافقت منزّه و از عروض كلال و ملال مبرا است چنانچه كريمه الاخلايو مؤمن
 بعضهم لبعض عدوا الا المتقين بآن ناطق است و نيز گفته اند كه كمال هر
 چيزى در ظهور خاصيت اوست و چون انس طبعى از خواص انسان است پس
 كمال انسان در اظهار اين خاصيت باشد با ابنائى نوع خود و اين خاصيت مبداء
 نوع محبتى است كه بمقتضائى تألف و تمدنست و اين محبت با وجود آنكه
 نزد عقل مستحسن و پسندیده است شرع نيز در اين باب مبالغه تمام دارد چه
 غايت اكثر تكاليف شرعيه حصول اين محبت و الفت است و لهذا شارع امر

فرموده که هر شبانه روزی پنجنوبت نماز جماعت گذارند تا به برکت آن اجتماع، میانه اهل محله الفت و موانست پدید آید و باز امر فرموده که در هر هفته یکنوبت تمام اهل شهر در یک موضع جمع شوند و نماز جمعه بجماعت ادا بنمایند تا موافقت و موانست میان تمام اهل شهر حاصل گردد، و باز فرموده که در هر سال دو نوبت اهل شهر و رساتیق تمام در صحرای وسیع مجتمع گردند و نماز عید بجماعت ادا کنند تا بواسطه آن اجتماع عام میانه اهل شهر و رساتیق انس و الفت پیدا شود و با یکدیگر آشنا شوند و باز از برای حصول این محبت و مودت میانه اهل و ارباب بلاد بعیده و اقالیم مختلفه حکم فرموده که همه مکلفین ذکر اگان اوانشی باید که در مدت عمر خود در وقتی معین یکبار در شریفترین امکنه که عبارت از بقعه تواند بود که مولد و منشاء حضرت خاتم است صلی الله علیه و آله و سلم جمع شوند تا میات جمیع افراد امت موانست و مودت حاصل شود و تخصیص آن بقعه شریفه از برای حصول این غرض بنا بر آنست که از مشاهده آن موطن افراد امت را تذکر شارع و ازدیاد محبت و مودت اهل بیت آن سرور که بقحوای کریمه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی مزد رسالت تواند بود، حاصل شود و عظمت و احترام سید الانام نزد ملک علام ایشانرا متیقن گردد و از اینجا بر لیب متفطن ظاهر می شود که غرض شارع در جمیع تکالیف شرعیه تحصیل این نوع الفتی است که مستحفظ نظام کل عالم تواند بود و لهذا بعض از علماء گفته اند که همچنانکه دعوت جمیع انبیاء از حیثیت علم اثبات توحید پروردگار است و نفی شریک ازو از روی عمل نیز بحصول وحدت راجع میگردد و از اینجا است که در باب نماز جماعت از حضرت سید الانام علیه و آله و سلم مبالغه درین مرتبه منقولست که میفرمودند: هر که در نماز جماعت تنها و ورزد مستحق آن تواند بود که آتشی برافروزند و اوراد را آن بسوزند و این امر عظیم مهم اعنی طریقه جمعیت و الفت و

مراقت و اخوت در دین در زمان ما مندرس شده و قلوب اکثر اهل ایمان را بایکدیگر تنافری و تخلفی روی داده و اتفاق و ریا در میان اکثر مردم شایع شده بحیثیتی که سه کس بلکه دو، نیز پیدا نتوان کرد که میان ایشان مصادقتی بی ریا باشد از برای خدا و بجهت امر دینی و این باعث شده بر آنکه اهل ایمان را بسیاری از خصال و ملکات پسندیده فوت میشود و در بسیاری از طاعات و عبادات تقصیر واقع میشود خصوصاً طاعتی که مشروط و موقوف باشد باجماع، مثل جمعه و جماعات وصله و مواسات و مانند آن و بساخیرات که در جمعیت میسر است و در انفراد میسر نیست و آنچه بر دست جماعت جاری میتواند شد عشره شیران بردست منفرد جاری نمیتواند شد قال بعض الحكماء اجتماع الجماعات فی بیوت العبادات بصدق النیات و صفاء الطویات یحل ما عقدته الافلاك الدایرات و تهذیب اخلاق که مدار نجات آخرت موقوف بر آنست بی جمعیت صورت نمیتواند بست و بسا کار که بتذکیر و تنبیه و اعانت اخوان ساخته میتواند شد و بسا راه کمال که بمعاونت اعوان طی میتواند کردید و می بینیم که از مسافت تنها که یکی از فروع اجتماعست حرارتی و شوقی و جدی در طلب دست میدهد که سلوک راه بسی آسان میشود و اعباى تکالیف سبك و گوارا میگردد شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی در فتوت نامه میگوید: که طریقه مراقت و اخوانیت بحقیقت نیکوترین طریقه است چه مصالح دین و دنیا بداد منوط است و سعادت عقبی بدان مربوط و از این جهت فقر گفته اند که هر کاری را یاری باید و این کار را یاران و چون تتبع لذات کنند هیچ لذت چون لقای دوستان همدم و یاران ثابت قدم نباشد و هیچ الم صعب تر از مفارقت ایشان نه، و مطالب عظام و مقاصد صعب المرام، بموافقت اخوان سهل و آسان گردد و امور سهل و آسان بی یاری اصحاب و مخالفت طلاب صعب و دشوار شود، و علوشان و بیان شرف و قدر آن را این حدیث الهی پس است. و جبت محبتی للمتحابین «فی» و وجبت محبتی للمتواصلین «فی»

پس بیائید ای برادران الهی تا بگوئیم وجد و جہدی تمام بجای آوریم در احیای این سنت سنیه عظمی تا داخل آنها باشیم که من احیاستی بعد فساد امتی کان له اجر مائتہ شهید شاید باده کس و بیست کس تو نیم ساخت در اخوت و مصادقت و ادای حقوق یا بعض از آن و اگر تا پنج و هفت نیز میسر شود سعادت است بزرگ و اگر قلبی را میسر شد امید هست که دیگرانرا نیز بعد از اطلاع بر آن رغبتی پیدا شود و بتدریج کثرتی روی دهد چه طبایع را بامری جدید که سانح شود رغبتی مییابد و بعد از آن که لذتی بچشند یحتمل که دست از آن نکشند پس بیائید تا در میان خود جماعتی را که دلهای ایشان را فی الجمله صفائی و مناسبتی روحانی باشد انتخاب کنیم و عقد اخوت میان ایشان افکنیم .

چنانکه حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در میان اصحاب فرمود اخوت عبارت است از معاہدہ میان دو کس یا بیشتر ، بر آنکہ در دنیا و آخرت با یکدیگر چون برادر صلبی باشند در تحصیل نفع یکدیگر و دفع ضرر از یکدیگر و ان به تودد حاصل میتواند شد کہ از فروغ حسن خلق است و تودد عبارتست از طلب مودت از اکفا و اقران و اهل فضیلت و مستعد آن . و هر کہ موصوف بود به نجابت جوهر نفس و سلامت قلب بحسن لقا و طلالت و بشاقت بحضور ایشان و موانست و مجالست و مواکلت با ایشان و فرستادن تحفو ہدایا بدیشان و فی الحدیث: التودد نصف العقل « وفیہ » تہاد و اتحابوا « وفیہ » انکم ان لن تسعوا الناس باموالکم فا لئوہم بطلاقة الوجه و حسن البشر و تودد موجب الفتست و الفت اتفاق آراست در معاونت بر تدبیر معیشت و انضمام ابدان جهت اتحاد اہوا و مقاصد و الفت مقتضی صداقت است و صداقت محبت حقیقی است کہ مبنی بر تناسب ارواح و تشاہد قلوب باشد و آن موجب اخوت یا نفس اخوت است پس اگر اسباب تودد بی تکلف رود داد و الا بتکلف اندک اندک بفعل باید آورد تا شاید بتدریج طبیعی گردد

پس بیائیدای یاران دینی و طالبان رضای الهی تا اسباب تودد را بر خود بیندیم و بحسن بشر و طلاق وجه و اظهار سرور بلقا و تصافح و تواضع و خدمت و اغماض عین از عیوب و عثرات و قصور و تقصیرات با یکدیگر معاشرت کنیم شاید آهسته آهسته مودتی طبیعی بحصول پیوند و بتدریج مستحکم شود و اگر نشود باحیای این سنن مثاب خواهیم بود بنقد و این اخلاق مکسب خواهد شد عاجلا و از کرم الهی بعید است که جماعتی را که قدم در راه او نهند و طاعتی را مطلب سازند به نیت صادقه توفیق اتمام آن ندهد **فَمِنَّا الْحَرَكَةُ وَ** **مِنَ اللَّهِ الْبَرَكَةُ** و باید که بعد از تعیین جماعت اخوان و ضبط عدد ایشان قواعد و قوانینی چند در میان ایشان مقرر گردد بر وفق شریعت و طریقت که از آنها تجاوز جایز نشمرند و بر تجاوز از آنها یکدیگر را مؤاخذه نمایند و بر عدم مؤاخذه بر آن نیز مؤاخذه نمایند تا ایشان را اکتساب خیرات و اخلاق حسنه ملکه شود: **اولا** آنکه راه غیبت را بر خود بیندند و هیچ مسلمانی را غیبت جایز ندارند چه غیبت فاکهه اهل نار است و لایق اهل ایمان نیست که سالکان راه جانند و غیبت کردن مثل گوشت مرده خوردن است چنانکه در قرآن بیان آن شده و **دویم** آنکه با یکدیگر حسد نورزند و سخف چینی نکنند و گمان بد بیکدیگر نبرند و تجسس عیب یکدیگر نکنند. آنچه برسیل ضرورت معلوم شود در مؤاخذه و ابطال آن کوشند و آنچه باین مثبت نباشد از پی آن نروند و به تزکیه نفس خود مشغول شوند نهی منکر فرض است اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست اگر بی تفحص و تکلف و تعمق بر منکری اطلاع یابند منع لازم است و **ما سوی ذلک فامرہ الی الله** بلکه تا می توانند محملی صحیح از برای آن پیدا کنند حسن ظن بمسلمانان، اصلی است ثابت در دین و تکلف تعرف فساد منہی عنه است بلکه متشابهات را نیز بر یکدیگر محکم نگیرند بلکه باشاره تنبیه کنند اگر باز ایستد و الابدگذارند مگر آنکه از او فهمیده باشند که این مؤاخذه را می خواهد تا بر یکدیگر

تقیل نباشند و ترك جمعه و جماعت بی عذری واضح نکنند چرا که ناکیدات
 بلیغه در آن از شارع رسیده و همچنین نوافل مرتبه یومیه پس اگر کسی
 تقصیری در حضور جمعه یا جماعت یا نافله یومیه نماید بی عذری شرعی از دائر
 اخوان و سلسله الفت بیرون است و دیگر آنکه دروغ نگویند مگر آنکه
 مصلحتی ضروری داعی باشد بان و در آن هنگام نیز تا می توانند توریه کنند
 و بکذب صریح تنطق ننمایند و از یکدیگر بچیزهای سهل مضایقه نکنند اما
 تکلیف عدم مضایقه را در چیزهایی که در نظر ایشان واقعی داشته باشد در ابنا
 این زمان از قبیل تکلیف ما لا یطاق می بینم دیگر آنکه اصرار بر هیچ معصیتی
 ننمایند یعنی چون معصیتی از یکی از ایشان صادر شود فی الحال استغفار کند
 و اگر توبه اعنی پشیمانی و عزم بر عدم عود میسر شد و الا عزم بر توبه داشته
 باشد و از صدور آن غمناک و آزرده باشد چه کسی که معصیت کند و گرید
 مثل کسی نیست که معصیت کند و خندد و آنچه گفتم در معاصی صغیره است .
 و اما کبیره چه گنجایش دارد که از اخوان صادر شود و تجاهر در هیچ
 معصیتی نکنند و از احترام شرع دقیقه فرو نگذارند و سخن بد در حق یکدیگر
 نشنوند مگر آنکه از او دفع کنند و در این امر تا می توانند مبالغه نمایند و
 یکدیگر را حرمت بدارند با کمال بی تکلفی و با انبساط چه گفته اند **ترك الادب**
بین الاخوان من الادب ومن لم یبسط مع اخوانه فی المباحات اخشهم
 و بهیچ سبب از اسباب دنیا از یکدیگر متغیر نشوند و بر مطیع و عاصی شفقت یکسان
 برند و کتمان اسرار یکدیگر نمایند و وفا بعهده و وعد یکدیگر واجب دانند و
 با یکدیگر بحسن خلق و وسعت صدر معاشرت کنند **فی الحدیث ان الله یبغض**
المعس فی وجه اخوانه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردند از حسن
خلق فرمود ان تعطى من حرمك و تصل من قطعك و تصفح عن
ظلمك و تحسن الی من اساء الیک و حق تعالی در قرآن میفرماید که

ادفع بالتي هي احسن السيئه فاذا لذي يمينك ويمنه عداوة كانه ولي حميم
و بحقيقت اين خصلتي است بس شريف كه هيچ كس بكنه شرف آن نرسد چه
صاحب اين خویش را فضیلت ثابت كند و از خصمش رذیلت زایل گرداند و بر او
غالب شود بقوت دل خصم نفس را و نفس خصم را بشكند و لهذا حق تعالی
میفرماید و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم
و دیگر باید كه در راه حق از ملامت ترسند و بقول دیگران بر نگردند
بلكه اشداء علی الكفار رحماء بینهم باشند و دیگر باید كه مراعات انفس
و اوقات كند تا ضایع نشود كه گفته اند وقتك اعز الاشياء فاشغله باعز
الاشياء دیگر باید كسی كه ایشان را خواهد قبول كنند و كسی كه ایشان را
نخواهد و از ایشان تخلف ورزد نخواهند و مریدان را بزلات رد نكنند و
اجنبی را بحسنات قبول ننمایند و باید كه قدر هر كس را بدانند و با هر كس
بقدر مقدار او رفتار كنند بار یكدیگر بكشند و بر یكدیگر بار ننهند و هر چه
بخود نپسندند به برادر مؤمن نپسندند و هر چه برای خود خواهند برای او نیز
خواهد و یكدیگر را باعتذار مضطر نگردانند و با یكدیگر مصابرت نمایند
و استبدال جایز نشمرند و چون ذكر نام مؤمن در حضور او خلاف ادب شرع
و عرف است بلكه باید كه او را بكنیت یا كنایت مذکور سازند و كنیت در
عصر ما متعارف نیست ما اخوانی را كه بجهت الفت تعیین یافته اند بلقبی چند
شایسته نيكو كه دلالت بر معانی بلند و اخلاق ارجمند داشته باشد تفألاً ملقب
میسازیم تا بآنها تخطب و تكاتب بلكه مطلق ذكر واقع شود حضوراً و
غیبتاً تسهیلاً و تعظیماً و تیمناً و امتیازاً عن ايسوا باخوان پس هر كه
در نفس خویش میباید كه بشرايط و آداب مذكوره یا اكثر آن وفا كند قدمی
پیش نهد و داخل سلسله الفت شده لقبی مناسب نيكو از اخوان بگیرد و در
سعادت اخوت و صداقت بر روی خویش بگشاید و راه بهشت پیش گیرد و هر
كه در خویش آن قوت و توفیق ثبات قدم نماید ثبات جمعیت این سلسله را دعا

کند تا به برکت ایشان فیضی باو برسد و چون عدد این سلسله بسیار شود و هر يك را با همه احقاق همه حقوق دشوار گردد باید که هر پنج وشش که با یکدیگر محشور میباشند ادای حقوق یکدیگر را لازم شمرند و با دیگران بعض حقوق که متعسر است اسقاط نمایند تا کار بجرح و ضیق نیفتد بلکه هر دو کس را که با هم مناسبتی تام و اتحادی کامل باشد ایفای جمیع حقوق لازم است و باقیه پنج وشش آنچه میسر شود بفعل باید آورد و بنابراین مراتب الفت ، سه میشود **الفت اخص** و آن در میان دو کس محقق میتواند شد و بس و اشاره باین مرتبه است آنچه حکما گفته اند دوست تو، آنست که در حقیقت، عین تو باشد و در صورت، غیر.

الفت خاص و آن در میان پنج شش میتواند بود نه زیاده

الفت عام و آن در میان مجموع سلسله تحقق میتواند یافت و هر چند عدد کم تر میشود حقوق بیشتر میشود و از حق الله چیزی کم نمیتواند شد و حقوق دیگر را در مراتب ثلث اخوان خود تعیین خواهند فرمود از جمله حقوقی که ما ذکر کردیم و اگر بر آن نیز چیزی افزایند مختارند و باید که از جمله حقوق ملتزمه تصافح باشد یعنی گرفتن دست یکدیگر که کنایه است از صفای خاطر از غبار ملال نسبت بیکدیگر چه در حدیث آمده که هر گاه دو مؤمن بیکدیگر رسند و دست یکدیگر را بگیرند گناهان از ایشان فرو ریزد چنانچه برگ درختان در ایام خزاں . و از آنجمله دعای یکدیگر باشد خصوصاً در مظان اجابت چه دعا در حق غیر متعین مستجابست و داعی را دو مثل مدعوله میدهند و اگر هر يك از ایشان همه را بتفصیل در دعا یاد کند بعنوان القایی که بدان ملقب اند بهتر باشد چه در حدیث آمده که هر که چهل مؤمن را دعا کند او را بعد از آن خود را دعا کند آن دعا مستجاب گردد و ما چهل يك لقب وضع کرده ایم از القایی که باسم مشتبه نشود و بر زبان سبک باشد چنانچه زیاده از دو حرکت نداشته باشد و از حق سبحانه و تعالی طلبیده ایم که همه اینها را موضوع له مناسب از اخوان بهمرسد و تا حال قریب به بیست بهمرسیده و نرجو من الله تعالی اکمال العدد. ان شاء الله و لنذکرها علی ترتیب

الحروف و هی هذه الفت - امن - انس - تسلیم - تقوی - ثنا - حلم - حمد - حیا - خلق - خیر - ذکا - ذوق - رجا - رشاد - رشد - رفق - روح - زهد - سخا - سداد - شوق - صدق - صفا - صلاح - صواب - ظفر - عرفان - عشق - فرح - فلاح - فوز - فیض - قدس - قرب - نجات - نشاط - نقا - وداد - ورع - هدی
جمع الله شملهم علی الطاعة و رزقهم من محمد و اهل بئته الشفاعة
خاتمه - در ذکر غزلی که مؤلف را رو داده در معنی الفت و ترغیب بدین امر شریف بعد از انقضاء مدتی از زمان تالیف . « و هو هذا »

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم
 شب آید شمع هم کردیم و بهر یکدیگر سوزیم
 دوا ی هم شفای هم برای هم فدای هم
 بهم بکتن شویم و یکدل و یک رنگ و یک پیشه
 جدائی را نباشد زهره ای تا در میان آید
 حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم
 بوقت هو شیاری عقل کل گردیم بزر هم
 شویم از نغمه سازی عندلیب غم سرای هم
 بجمعیّت پناه آریم از باد پریشانی
 برای دیده بانی خواب را بر یکدیگر بندیم
 جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم
 غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم
 بلا گردان هم گردیده گردید یکدیگر گردیم
 یکی کردیم در کردار و در گفتار و در رفتار
 نمی بینم بجز تو همه می ای فیض در عالم

و الحمد لله اولاً و آخراً



رساله سوم

آئینه شاهی

☆ (بنام شاه عباس ثانی) ☆

بسم الله الرحمن الرحيم روایه آئینه شاهی

سپاس شایسته و ستایش بایسته سزاوار تبار پروردگاری که رسوم شرع را مطابق مقتضای عقل کامل گردانید و طبع و عادت صاحب عقل کامل را تابع عقل او ساخت و درود نامعدود بر روان انبیا و سرور اصفیا که بکاملتر عقلی و تمامتر شرعی بتکمیل خلائق پرداخت و بر اهل بیت عصمت و طهارت که فرقه ناجیه شیعه را بمحبت و طاعت ایشان نواخت .

اما بعد چون خاطر اشرف نواب اقدس اعلی اغنی اقتاب فلك سروری و مهر سپهر دین پروری سلاله دودمان مصطفوی و سلیل خاندان مرتضوی مؤید بتأیید ربانی شاه عباس ثانی وصل الله دولته بدوله القائم سلام الله علیه متوجه شنیدن سخنی چند بود از لطایف معرفت و ظرایف حکمت که روشنی دل و قوت جانرا شاید و داعی کمتربین محمد بن مرتضی المدعو بمحسن قبل ازین در شناختن نفس ناطقه انسانی و ترتیب او بحکام که وسیله شناخت پروردگار است و ربوبیت آن در انام رساله ای بزبان تازی نوشته بود موسوم بضیاء القلوب رسانیدن مضمون آنرا بعرض آن یگانه دهر مناسب دید بنابراین خلاصه آنرا مترجم ساخته تحفه آن مجلس بهشت آئین نمود چون معنی شاهی درو جلوه گر بود و منسوب بشاه دین پرور موسوم بائینه شاهی گردانید امید که بجز قبول رسد .

مقدمه - بدانکه آدمی تا در قید حیات فانیهست ناچار است او را از فرمانبری پنج حاکم که پروردگار عالم ایشانرا مقرر ساخته برای تربیت او و موکل

داشته بر تقویت او و او را اختیار داده در پیروی هر کدام که خواهد لیکن از حکم مجموع بیرون نتوان رفت اطاعت بعضی موجب صعود اوست بدرجات عالیّه و پیروی بعضی مقتضی سقوط اوست در درکات هاویه دو در باطن اوست یکی عقل دوم طبع و دو از برون یکی شروع و دوم عرف و پنجم از برون آید و در آن قرار گیرد و آن عادت است که بتکرار و موافقت حاصل شود گاهی یکی از ایشان حکمی کند بخلاف حکم آن دیگر و درین هنگام گاه باشد که معلوم نباشد که مصلحت در فرمانبری کدام است و فرمانبر را حیرتی رو دهد و گاه حکمی صادر شود که معلوم نباشد که صاحب آن حکم کدام است و گاه فرمانبری بعضی ضرر رساند لیکن فرمانبر از حکم او بیرون شدن نتواند پس مضطر شود به پناه بردن به پروردگار که **احکم الحاکمین** است تا دفع شر او نماید بنابراین مقدمات هر کس را ناچار است از شناختن یگان یگان ازین حکام پنجگانه و از شناختن نفس خود که فرمانبر ایشان است و از شناختن مراتب حکام در شرف و فضیلت و از دانستن حکمت در سلطنت ایشان بر آدمی و از راه بردن بسوی مصلحت خود با اختلاف ایشان و از جدا کردن حکم بعضی از بعضی با اشتباه از شناختن بعضی از نعمتهای **احکم الحاکمین** که ممد است او را درین امر معین و از شناختن چگونگی پناه جستن باو **جل جلاله** پس این رساله در بیان این امور نوشته شده و بر دوازده باب مرتب گردانید به ترتیبی که مذکور شد.

باب اول در شناختن عقل عقل بر دو گونه است یکی طبیعی که آدمی با خود آورده از اصل آفرینش و آن قوتیست درو که بآب در تواند یافت چیزهایی را که بآن نتوان رسید مگر باندیشه و باین قوت آدمی از سایر حیوانات ممتاز است دوم مکتسب که بکسب حاصل شود و آن قوتیست در آدمی که بآن تمیز تواند کرد میان کار نفعی که در آخرت باو نفع رساند یا ضرر داشته باشد پس کارهای سودمند اخروی را بجای آورد اگرچه بدنای او ضرر کند و

کارهای زیان رساننده در آخرت را ترك کند و اگرچه بدنای او نفع رساند و این قوت نزدیک بزمان بلوغ بهم میرسد و روز بروز محکم میشود بمدد دانش های راست و کردار های درست که بدست یاری عقل طبیعی اندوخته و می اندوزد و فرشتگان او را در باطن راهنمایی و امداد میکنند و این هر دو عقل در مردمان بتفاوت میباشد بعضی را کاملتر داده اند و بعضی را ناقص تر و بقدر کمال و نقص آن تکلیف کرده اند و باندازه آن حساب خواهند جست •

باب دوم در شناختن شرع — شرع دستور است الهی که بجهت بندگان فرستاده اند تا هر که قبول کند و فرمان ببرد بسعادت ابدی فائز گردد و بلذات جاودانی برسد •

بعضی از احکام او را واجب و لازم شمرده اند هر که قبول آن نکند و فرمان نبرد سزاوار عقوبت الهی گردد و محرومی از لذات جاودانی و بعضی را نافله گردانیده اند هر که فرمان ببرد ثواب یابد و بدرجات عالیہ برسد و هر که فرمان نبرد عقوبتی بر او لازم نیاید و از جمله آنچه واجب شمرده اند بعضی را بمنزله رکن دین و ستون شرع قرار داده اند هر که فرمان نبرد از دین بیرون رود باز بعضی احکام را بیان روشن کرده اند چنانکه کسی را در ترك آن عذری نمی ماند و بعضی را مبهم و مشتبه گذاشته اند تا بندگان را در آن یارماید و امتحان نمایند هر که رعایت احتیاط در آن کند درجات عالیہ در آخرت پاداش آن بآن دهند و هر که رعایت نکند از آن درجات محروم ماند بلکه گاه باشد که بشومی رعایت نکردن آن از توفیق یافتن فرمانبری و اجباب نیز محروم شود باز مردمان در فرمانبری بتفاوت از جهت تفاوت مراتب محکمی اعتقاد و یادتاری یقین و صفای اخلاص و مراتب تن در دادن بهمه کردنیها و ناکردنیها یا بعضی بدل و زبان و تن و روان میگردوند و اطاعت میکنند چون مومنان صادق الایمان و بعضی بدل منکرند و بزبان اقرار مینمایند چون منافقان و بعضی بزبان منکرند و بدل معتقد چون یهود منشان که حق را دانسته از حسد یا تکبر انکار میکنند

و بعضی بدل و بزبان هر دو منکرند چون کافران جاهل و بعضی بهر دو معترفند
لیکن احکام را گنج میفهمند چون گمراهان و بعضی بهر دو معترفند و راست میفهمند
لیکن تن در نمیدهند همه کردنی و نا کردنی چون عاصیان و فاسقان و باز
هر يك ازین گروه را درجات بسیار و مراتب بشمار است .

باب سوم در شناختن طبع که آنرا هوی نیز گویند طبع قوتی است در آدمی
که بآن قوت بعضی چیز ها را موافق و ملایم خود میشمرد و بعضی منافی و ناملایم
میداند خواه آن چیز ملایم یا ناملایم باشد بعبارة اخری خواه سودمند
باشد یا زیان رساند او را : پس آنچه را ملایم شمرد سعی کند در نزدیک
کردن آن بخود و خواستن آنرا شهوت گویند و آنچه را منافی داند
سعی کند در دور کردن آن از خود و نخواستن آنرا غصب خوانند پس
اگر ارتکاب آن امر خلاف مقتضای عقل و شرع باشد از راه وسوسه شیطان
بوهیم و خیال مدد جوید یا بمکر و حیاه و تکبر و عداوت متوسل شود تا
بر عقل و شرع غالب شود و صاحبش را از فرمان ایشان بیرون آورد شیطان
اگرچه بر انسان با استقلال حکم نمی تواند کرد تا او را یکی از حکام باید شمرد
لیکن باغوا ملایم را در نظر هوی ناملایم ، و ناملایم را ملایم مینماید و هوی
حکم میکند .

باب چهارم در شناختن عادت — عادت قوتی است که بر می انگیزاند
آدمی را بر کردن امری که ملایم عقل یا هوای او شده باشد بشکرا و موافقت
بعد از آنکه ملایم نبوده باشد یا ملایمت او زیاد شده باشد بعد از آنکه کمتر
بوده باشد خواه آن امر موافق مقتضای عقل یا شرع باشد یا نه ، مقبول خردمندان
باشد یا نه ، سودمند باشد یا نه ، پیروی او آنرا قوت میدهد و زیاده میگرداند و
ترك او آنرا ضعیف و کم میکند تا بجدی که بر طرف شود و زایل گردد .

باب پنجم در شناختن عرف — عرف دستور است که عامه مردمان در میان
خود وضع کرده باشند و بر خود واجب و لازم ساخته که بآن عمل نمایند و مخالفت

آنرا قبیح شمرند هر چند عمل بآن ناملایم طبع و دشوار باشد هر يك در مخالفت آن سرزنش دیگری اندیشد و این دستور مختلف میباشد باختلاف ازمته و بلاد و طوایف ، گاه موافق عقل و شرع و طبع میباشد ، و گاه نه ، گاه مقبول مردم فهمیده میباشد ، و گاه نه ، آنچه موافق آن سه و مقبول این فرقه نباشد التزام آن حماقت است مگر آنکه از باب تقیه و خوف ضرر باشد و عرف اگر مشتمل بر غلبه و استیلا باشد آنرا سلطنت خوانند و هر اجتماعی را ناچار است از سلطنتی تا جمعیت ایشان نظام گیرد و اسباب تعیش ایشان انتظام پذیرد و فرق میان شرع و سلطنت آنست که سلطنت اصلاح جمعیت نفوس جزئی و نظام اسباب معیشت ایشان میکند تا در دنیا باشند و بس ، و آن از نفوس جزئی صادر میشود که خطا برایشان رواست و شرع اصلاح جمعیت کل و نظام مجموع دنیا و آخرت با هم باقیای صلاح هر يك در هر يك . پس : بناچار بیاد جماعت دهد که ایشان را باز گشت بعالمی دیگر بالاتر ازین عالم خواهد بود که باقی و جاوید باشد و سعادت حقیقی آنست و او حاصل نمیشود مگر بگرداندن رغبت از شهوات و لذات این جهان : پس تمیز کند میان کارهایی که در آخرت سودمند باشد و کارهایی که در آنجا سود ندهد یا ضرر رساند و بمشوبات آن امیدوار گرداند و بعقوبات این بیم کند و این صادر نمیتواند شد مگر از عقول کامله که معصومند از خطا و زلل پس افعال سلطنت نا تمام است و بشرع تمام تواند شد و افعال شرع تمام است و محتاج بسلطنت نیست . و باز نفع اکثر امور سلطنت از ذات مأمور بیرون است و نفع امور شرع در ذات او داخل مثلا سلطنت امر بتجمل میکند برای نظر ناظران که از ذات متجمل بیرون اند و شرع امر بنماز و روزه میفرماید که نفعش بنماز کنندگان و روزه دارنده میرسد و بالجمله سلطنت نسبت بشرع بمنزله بدن است روح را ، و بمنزله بنده است خواجه را گاه سخن او شنود و فرمان برد و گاه نه ، پس هرگاه سلطنت شرع را فرمان برد و احکام شرع را انقیاد نماید ظاهر عالم که ملکست متقاد باطن عالم شود

که ملکوت است محسوسات در سایه معقولات درآیند و اجزا بجانب کل حرکت نمایند و رغبت در باقیات صالحات پدید شود و زهد در فانیات هالکات بحصول پیوندد و راحت از موزنیات حاصل گردد و خیرات به عادات مکتسب گردد و هر روز که بر آدمی گذرد بهتر از روز پیش باشد او را پس حق سبحانه و تعالی روز بروز بندگانرا هدایت کند و نصرت دهد و توفیق بخشد خصوصاً پادشاهی را که رعیت را برانقیاد شرع داشته و خود نیز انقیاد نموده و گاه باشد که بدین سبب بر دل آن پادشاه از انوار ملکوت آنمقدار نازل شود که دلش بآن نشأ مینا شود و او را شوق تشبه بروحانیات بدرجات عالی رساند تا همچنانکه درین نشأ پادشاهست در آن نشأ نیز پادشاه باشد چرا که او باعث هدایت جمعی کثیر از رعیت شده پس ناچار روحانیت او را از روحانیت هر يك از ایشان بیوسته اثرها و مدد ها رسد و هر گاه سلطنت فرمان شرع نبرد حواس اسیر شوند بر عقول ، و ملکوت مسخر ملک گردد و خشوع و انقیاد سافل عالی را روی درزوال نهد و رغبت در فانیات پدید آید و زهد در باقیات صالحات بحصول نبوندد و شرور بمادات مکتسب گردد و هر روز که بر آدمی گذرد بدتر از روز پیش باشد او را پس حق سبحانه و روز بروز بندگانرا فرو گذارد و هدایت و نصرت از ایشان باز گیرد و با لجمه خلاف اموری که مذکور شد رو نماید **نعوذ بالله** **من ذلك** .

باب ششم در بیان شناختن خود که فرمانبر این حکام پنجگانه است و آن نفس ناطقه انسانیتست که در حقیقت انسان عبارت از آنست و چونت بر يك حال نمیشد بلکه متقلب است : میان عقل و طبع بحیثیتی که هر يك از آنها که بر او غالب گردد همانا عین او شود آنرا قلب گویند پس اگر عقل بر او غالب گردد بمعدکاری فرشتگان فرشته شود بصفه ، چه عقل و فرشته از يك حقیقت اند و اگر طبع بر او غلبه کند اگر این غلبه از جهت شهوت باشد بهیمه گردد بصفه ، و در سلك چرندگن انخراط یابد چه شهوت مایه بهیمت است و اگر از جهت

غضب باشد سبعی گردد بصفت ، و در شمار دادن در آید چه غضب معنی سبعیت است و اگر از جهت مکر و حيله و دروغ و فریندگی باشد شیطانی گردد از شیاطین انس چه حقیقت شیطان با این معنیها متحد است و نفس را از جهت مغلوبیت در تحت حکام پنجگانه چهار مرتبه است اگر خویش را بکردار زشت و گفتار ناشایست امر کند آنرا نفس اماره گویند و اگر این يك گام فراتر نهاده خود را بر ارتکاب منهیات و اقدام بر معاصی ملامت کند آنرا نفس لوامه گویند و اگر ازین قدمی پیشتر گذاشته بسود و زیان خویش بینا شده باشد تا بعدی که خود را بر خیرات دارد و همواره بر لوح ضمیر نقتهای پسندیده نگارد آنرا نفس ملهمه خوانند و اگر ازین مرتبه هم ترقی کرده از حیرت و انقلاب برآمده با عقل آرام گرفته باشد و بسر منزل اطمینان رسیده آنرا نفس مطمئنه گویند و بیاید دانست که بیوسته در درون آدمی این حکام را با یکدیگر کارزار است و هر يك را از دیگری کارزار و همواره در برابر صفوف فرشتگان صفوف شیاطین ایستاده میان لشکر خیر و سداد و جنود شر و فساد جنگ و جهاد مییابد تا حلول اجل و انتهای امل سعید آنست که در آخر حال جنود فرشتگان بر لشکر شیاطین غالب و قاهر باشد و شقی آنکه در خاتمه کار عقلش مغلوب طبع و مقهور هوای بود و قلب چون بحسب اصل فطرت صافی و لطیف آفریده شده نسبتش بقبول آثار ملکیت و شیطنت مساویست اگر برابر لشکر شیاطین ایستادگی کند دست ظنون کاذبه و اوهام باطله را از خود کوتاه سازد و تشبه بملکات پاکان و تخلق باخلاق خردمندان را شیوه خود سازد مسند ملایکه و مهبط فرشتگان شود و اگر پیروی شهوت و غضب که لازمه طبع و هواست کند و آمد و شد ابلیس را بخود راه دهد بجائی میرسد که آشیانه شیاطین و بازیگاه اولاد ابلیس گردد .

باب هفتم در بیان مراتب حکام در شرف و فضیلت شك نیست که عقل و شرع شریفتر و فاضلترند از سایر حکام باز ازین دو ، عقل افضل و اعلم و اشرف است هر گاه کامل باشد چه بعقل توان شناخت حقیقت هر يك از ایشانرا

و با و تمیز توان کرد بعضی را از بعضی اگر عقل نبودی شرع نیز شناخته نشدی و در حقیقت عقل شرعیت در درون آدمی همچنانکه شرع عقلیست از برون او و گرامی تر نعمتی که حق سبحانه و تعالی کرامت فرموده بندگان را عقل است چرا که اوست مایه زندگی و پایه پایداری و از اوست فهم و دانش و با اوست حفظ و بیش راه توحید را. بروشنائی او توان دیدو بدرجات عالیہ بهدایت او توان رسید و بالجمله مبدء همه خیرات و منشاء جمیع کمالات عقل است و بعد از عقل و شرع درشرافت و فضیلت، طبع و عادتست چه طبع و عادت تربیت بدن میکنند و عقل و شرع تربیت روح و مخفی نیست که بدن از برای خدمت روح آفریده شده پس هر آینه عقل و شرع افضل خواهند بود از طبع عادت و نسبت طبع به عادت مثل نسبت شرع است بعقل همانا عادت طبعی است از بیرون همچنانکه طبع عادتست از درون و همچنانکه عقل و شرع مدد یکدیگر میکنند و از یکدیگر قوت میگیرند تا هر يك بدیگری کامل و تمام میشود و همچنین طبع و عادت نیز مدد یکدیگر میکنند و از یکدیگر قوت میگیرند تا بعدی که گوئی يك چیز میشوند و عرف از اینها همه پست تر است و با این پستی حکم بر همه میکند و بر همه غالب و مستولست در اکثر مردمان و هر يك از عقل و شرع امر متابعت او میکنند مادام که مخالفت نکند با قوانین ایشان و چون مخالفت ایشان نماید از او اجتناب باید کرد مگر آنکه از روی تقیه و بیم ضرر همراهی باشد.

باب هشتم در بیان حکمت تسلط این حکام بر آدمی - بدانکه غایت اصلی از آفرینش انسان آنست که نفس ناطقه او آهسته آهسته ترقی کند و بکمالی رسد که لایق اوست و بدن بجهت آن آفریده شده که آلتی باشد نفس را در تحصیل آن کمال و منتهای آن کمال آنست که بداند و بشناسد هستی را همچنانکه هست و فراهم آورد جمیع موجودات را در نفس خود جمع کند همه کائنات را در عالم خویش جمعیتی از شایبه تفرقه مبرا و احدیتی از رنگ کثرت معرا و از این جهت است که ایزد بپهمال در نهاد او از اصول عوالم سه گانه اعنی عقل و خیال

و حسن مثالی گذاشته و از هر يك از اينها بجهت او نصیبي ارزانی داشته تا اينكه روز بروز هر يك از اعضا و قوی را بجای خود بكار فرماید و رفته رفته احسن را مستخر اشرف نماید و آخر الامر چنان شود كه از گريبان همه كائنات سر برزند و از اوست هر چه از هر کدام سرزند و در حقيقت جان آسمان و زمين و روح جميع موجودات بالا و پائين گردد و اين نه جای تعجب است چه حقيقت انسان با وجود وحدت و بساطت كمال جامعيت دارد بحیثيتي كه مشتمل بر حصول موجودات عالم كون و فساد اعني حيوان و نبات و جمادات و كار هر يك از اينها از او صادر ميشود پس چرا نتواند كه در سلوك راه خدای عز و جل بود هر گاه بر صراط مستقيم ساير باشد بجائی رسد كه جامعيتش از اين بيشتر و شمولش از اين زياتر شود و پوشيده نيستكه به پيروي عقل و شرع باين مقام عالي توان رسيد و بدستياري علم و عمل اين خلعت زيبا توان پوشيد و حكمت تسلط طبع بر آدمي آنست كه درين مدت خدمت بدن كند و بنيه را محافظت نمايد تا روح در آن با آسايش تصرف تواند كرد پس هر چه منافي و مخالف بود دور اندازد و هر چه ملايم و موافق باشد بخود نزديك سازد و اين بمدد كاري عادت از پيش تواند رفت و بدستياري اخلاق پسنديده كه از او بحصول پيوند آسان تواند شد و فائده تسلط عرف بر آدمي آنستكه معاونت و نصرت او كند در پيروي ساير حكام چه اگر لجام عرف نبودي مر كب بدن خود سر كشي كردی و اتباع شهوات آسان بودی و استغراق در لذات فانی كه منافی مقصد اصلی است روز بروز زباده شدی مثلا اگر مردمان از غيبت غيبت كنندگان و تجسس عيب جويان ايمت بودندی و از سرزنش اكفاء و اقربا باك نداشتندی خود را از اعمال قبيحه و ملكات مهلكه چنان محافظت نكردندی و مواظبت بر طاعات و عبادات همچنانكه بايد نشدندی و از اين معلوم توان كرد كه اشقيا در تكميل سعادت مدخلي عظيم دارند و مردمان را از دشمنان نفعها ميرسد كه از دوستان نتواند رسيد .

باب نهم در بیان آنکه باختلاف حکام مصلحت در پیروی کدام است

عقل هر گاه کامل باشد مقدم بر سایر حکام تا او باشد دیگری را حکم نمیرسد پس اگر دیگری بخلاف او حکم کند نباید شنید چرا که او اشرف و افضل است از همه و با شرع موافق است همیشه و سایر حکام تابع ویند و همچنین عقل احتیاج بترجیح و تمیز ندارد چرا که تعارض و اشتباه نزد او نمیباشد لیکن این عقل مختص بانبیاء و اولیاست و کسی را که این عقل نباشد باید که شرع را بر همه مقدم دارد چرا که شرع قائم مقام عقل کامل است برای کسی که عقل کامل ندارد پس صاحب عقل ناقص را باید که تابع شرع شود یعنی کسی که شرع را مخالف عقل خود باید ، باید که عقل خود را بخطا منسوب دارد و ظن در شرع نکند و بعد از عقل و شرع ، طبع و عادت است و چون این هر دو را در بدن آدمی برای آن گذاشته اند که آنرا مدتی بیای دارد تا روح در آن کسب کمال کند و به منتهای کمالی که لایق اوست برسد پس هر گاه حکم ایشان با یکدیگر مختلف شود حکم هر کدام که درین غرض بیشتر مدخل دارد مقدم باید دانست چرا که او درین هنگام بیشتر اطاعت خالق خود کرده و بمصلحتی که برای آن مغایر شده بیشتر اقدام نموده از آن دیگر و اگر هر دو مساوی باشند درین غرض یا هیچکدام را مداخلی نباشد هر کدام را که خواهد مقدم دارد چه درین هنگام اطاعت و عصیان ایشان یکسانست و عرف هر گاه مدد عقل و شرع بیشتر کند مقدم است بر طبع و عادت و همچنین هر گاه مدد یکی ازین دو کند که ادخل باشد در اقامت بدن از آن دیگر مقدم است بر آن دیگر و بالجمله چون غرض از وضع حکام در انسان آنست که عالم ملک خدمت عالم ملکوت کند و شهوات مسخر عقول گردد و انسان را کمالات اخرویة در دنیا مکسب گردد تا در آخرت مرفه و برخوردار باشد و از عقوبت رستگار : پس هر گاه که تربیت این امر کند و سود باین رساند باید کرد ، هر چه مغل باشد و زبان رساند نباید کرد ، و هر چه نه سود و نه زبان دارد یکسان باید شمرد .

باب دهم در جدا کردن حکام از یکدیگر یا اشتباه هر يك از حکام
 در بعضی مردمان معنی هست شبیه بعقل که او را بر طلب حصول معاش میدارد و او را عامه عقل ورشد مینامند و همچنین در احکام شرع حکمی هست که بوهم بعضی درمیآید که آن شرعت با جتهد خطا یا بفرا گرفتن از غیر اهل ، و آن هر دو را جمع بهوی و طبع میشود پس باید که آدمی اولاً عقل را خوب بشناسد و شرع را از اهلش درست فراگیرد تا در این شبهه نیفتد و هر گاه یکی از ایشان از فطرت و صرافت بیرون رفت و با دیگری آمیخت و آن آمیختگی سبب اشتباه شد شقوق محتمله دهست که حاصل میشود از ضرب هر يك در چهار دیگر و حذف مکرر : پس اگر مراسم شرع را از پیغمبر و اوصیان او سلام الله علیهم که از خطا و زلل معصومند و بجهت ارشاد و هدایت خلائق موضوعند فراگیرد و اگر چه بواسطه باشد و هیچیک از حکام را نگذارد که در آن تصرفی کنند یعنی طبع و عادت و عرف را بآن نیامیزد و بعقل ناقص خود در آن اجتهاد نکند و بتبایل متشابه استنباط ای روا ندارد از اشتباه شرع بهر يك از بواقی خلاص میشود و آنرا باین کار استعمال احکام شرع نیز بروجعی سزاوار شایسته کند با خلاص نیت و در آن مستقیم شود و بر یک حال باشد و آداب و سنن را بجای آورد از جمیع اشتباهات بیرون آید . و اگر اینها نتواند کرد نظر کند در امر آن حاکم که بر او حکم میکند و به بیند اگر نظر او درین حکم مقصود است بر حق صرف و مراعات حال آخرت او میکند و اگر چه در صورت کار دنیا باشد بداند که آن حاکم عقل صرفست البته متابعت او کند و شکر حق بجای آورد و اگر نظر او مقصود است بردنیا بداند که آن حاکم طبع صرف است یا طبع آمیخته بشیطنت یا هوی یا عقل مشوب بیکي از اینها یا شرع مخلوط بهوی یا عرف غیر مقبول عقلاً یا عادت رديه سفها و برهر تقدیر البته آن امر را ترك کند و پیروی نکند و اگر نداند که منظور او چیست و او را حیرتی رو دهد در تمیز باید که رجوع بعقل کامل کند یعنی با صاحب عقل کامل یا کسی که نزدیک باو باشد در عقل مشورت کند

اگر میسر شود و الا تضرع و زاری بدرگاه باری برد و از جناب الهی هدایت و رشد خود یا هدایت بسوی هادی سؤال نماید و زینهار که بی تأمل بر آن اقدام ننماید پیش از آنکه حقیقت حال برو ظاهر شود چرا که بسیار بوده که شیطان شر محضی را در صورت خیر صریح در نظر صاحبش جلوه داده و او را بدین وسیله بشقاوت کشانیده پس هر کس را ناچار است که نزد هر خاطری که در دل او خطور کند تفتیش نماید که آیا آن از الهام فرشته است یا وسوسه شیطان و هر چند آن خاطر در صورت عبادت باشد و تفتیش بدین نحو تواند بود که مذکور شد.

باب یازدهم دریاد کردن بعضی از نعمتهای احکام‌الحاکمین

در این امر ممد است و معین، هر بنده را ناچار است از آنکه بداند که او را پروردگاریست دانا و آفریننده ایست توانا که او را خلعت هستی بخشیده و خلقت رای کرامت فرموده و چشم بینا و گوش شنوا عنایت نموده و زبان گویا و جوارح توانا ارزانی داشته و دل بیدار و عقل خبردار برو گماشته که خیر را از شر جدا کند و نفع را از ضرر تمیز دهد و بداند که محتاج است باو در حیات و بقا و بمعونت او در مراتب سلوک و ارتقا و حقیقت راست بتیسیر و عنایت او در امثال او امر و بصمت و وقایت او در باز ایستادن از نواهی و بداند که پوشیده نیست برو هیچ امری از امور چه خورد و چه کلان و چه آشکار و چه نهان پس هر گاه این مراتب را بعلم الیقین دانست یا بعین الیقین مشاهده نمود کارش بجائی کشد که هرگز از پروردگار غافل نشود و در هیچ حال او را فراموش نکند بلکه در اکثر اوقات و تعظیم حالات بفکر و ذکر او اشتغال داشته باشد و در عامه احوال او را خواند و در کافه امال باو توسل جوید و در فنون متصرفات باو مخاطبه و مکالمه نماید و در صنوف خلوات با او مناجات کند و آهسته آهسته در مشاهده و مراقبه بجائی رسد که یکباره از ما سوای او منقطع و با او متصل از همگان بی نیاز و باو متصل شود و چون باین مقام عالی مستفید شود حق تعالی

هو را بخود نزديك گرداند و بجوار خود رساند قيرش را ارجمند و رتبه اش را بلند کند اورا درسلک اولیای خود در آورد و با اصفیای خود بیامیزد در زمره ملائکه منخرط سازد و بالذات ابدی و سعادات سرمدی بنوازد .

باب دوازدهم در چگونگی مدد جستن بجناب الهی در حدیث ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین وارد شده که بهترین وسیله بنده را بجناب الهی در استجابت دعا و ظفر یافتن بر اعدا خواه در جهاد اصغر که جنگ با دشمن بیرونیست و خواه در جهاد اکبر که جنگ با دشمن درو نیست توسل جستن است بخا تم انبیا و سرور اصفیا و سایر ائمه هدی سلام الله عليهم یعنی ایشانرا بنام یاد کردن در مناجات با حق تعالی و بجاه و عزت ایشان طلبیدن در حاجت و مدعا : چه در ازمنه سابقه و امم سالقه مدار تو سل برایشان بوده هر گاه کسی رامصیبتی عظیم روی میداده یا دشمنی روی مینهاد یا کاری دشوار میشده یا گناهی سر میزده یا غمی و اندوهی میرسیده با ایام سختی دراز میکشیده بجناب عزت ایشان متوسل میشده اند و بنامهای نامی ایشان تبرک میجسته همیشه مرهم دلهای خسته ایشان میبوده اند و همواره قفل از درهای بسته ایشان میگشوده پیوسته انبیای سابق از انوار ایشان اقتباس مینموده اند و خیل رسل قبله ارواح ایشان توجه میفرموده اند توبه آدم به برکت اسمای مبارک ایشان پذیرفته شد و کشتی نوح بدستاری ایشان بدرجه خلت رسید و موسی بن عمران به برکت وفا بعد ایشان رتبه کلام و اعطفا یافت و عیسی بن مریم بنور شناسای ایشان بمرتبه روح الهی رسید و روح القدس در بهشت خردی از باغها معرفت ایشان نو بر چشیده پس شیعیان امت مرحومه که امت ایشانند و فرقه ناجیه که منسوب بدیشانند بدین سز اوار ترند که بجاه ایشان توسل جویند بجناب الله و ایشانرا شفیع خود سازند در آن درگاه پس چون بر یکی از ایشان کار تنگ شود باید که تضرع و زاری بدرگاه باری بردو بگوید بار خدایا اگرچه بنده گناه کارم و از شرم و خجالت گناه روی سؤال ندارم اما بعزت و جاه بزرگان درگاهت و برافت و قرب مقربان بارگاهت انانی که بفضل رحمت خود محبت

ایشان در دل من نهاده و روح مرا بدینسان شناسائی داده اعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة القائم صلوات الله علیهم اجمعین که مرا از عصیان و خطانگاهداری و نفس مرا از شیطان و هوی در پناه دار و گناهان مرا بیامرزد و دشمنان مرا منکوب و مخدول گردان فلان فهم مرا بساز و بلطف و مرحمت خود این نیازمند را بنواز چه قدر ایشان نزد تو از آن برتر است که دعای کسی که متوسل بدیشان شده باشد رد کنی و با او هر چند بد کرده باشد بد کنی .

هر جرم و هر خطا که ز من سر زدو زند بخشا بقوم پاک زهر جرم و هر خطا
از فضل خویش جای دهم در جوارشان چون در دلم محبت ایشان گرفته جا

